



محمد تقی صرفی پور

انحرافات دراویش و صوفیه

مقدمه

بعد از حمد ذات اقدس الهی و صلوات و سلام بر محمد و آل طاهرینش.

آقا رسول الله ص که بنیانگذار اسلام عزیز هستند فرمودند که امت من ۷۳ فرقه خواهند شد که یک فرقه حق و بقیه باطل هستند (علی علیه السلام می فرماید: از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمودند: به درستی که امت موسی بعد از موسی هفتاد و یک فرقه گردیدند که از آنها یک فرقه اهل نجاتند و هفتاد فرقه دیگر در دوزخند و امت حضرت عیسی بعد از عیسی به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که یک فرقه آنها اهل نجات و هفتاد و یک فرقه آن در دوزخند و بدرستی که امت من بعد از من زود باشد که بر هفتاد و سه فرقه تقسیم شوند که یک فرقه از آنها نجات یافته و هفتاد و دو فرقه آنها در دوزخند.

و در بعض روایات دیگر نقل شده از آن حضرت (ع) در آخر روایت می فرماید: فقلت یا رسول آله و ما الناجیه فقال «ص» التمسک بما انت و اصحابک، پس گفتیم: آن فرقه نجات یافته کیانند، رسول اکرم «ص» فرمودند: آنها که چنگ بدامن تو زنند و اصحاب تو باشند اهل نجاتند. (سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۶۰)

و در بیانات دیگرشان فرمودند که فرقه حق، شیعیان علی بن ابیطالب ع و یازده امام از نسل او هستند. لذا تنها شیعیانی که معتقد به دوازده امام بعنوان حجت های الهی و اوصیای رسول خاتم ص هستند در صراط مستقیم می باشند.

از جمله گروه های باطل و منحرف که در اسلام پدید آمدند گروه دراویش و صوفی ها می باشند. که نطفه تشکیل اینها گویا در زمان خود رسول خاتم ص بسته شد آنجایی که چند نفری از اصحاب حضرت، وقتی زهد و تحمل گرسنگی و عبادت های عظیم پیامبر اعظم ص را دیدند تصمیم گرفتند که رهبانیت پیشه کنند در نتیجه زن های خود را رها کردند یعنی دیگر سراغشان نمی رفتند. گوشت نمی خوردند. عطر نمی زدند. لباس خوب نمی پوشیدند. روزه می گرفتند ولی افطار نمی کردند. شب تا صبح نماز می خواندند ولی استراحت نمی کردند. تا اینکه حضرت رسول خاتم ص متوجه این جریان شد و بسیار غضب کردند و برای مردم سخنرانی کردند و فرمودند: مابال أقوام یقولون کذا و کذا. لکنی أصوم وأفطر وأصلی وأنام وأتزوج النساء. فمن رغب عن سنتی فلیس منی (وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۸ ح ۹)

من که پیامبر شما هستم روزه می گیرم و افطار می کنم. نماز می خوانم ولی استراحت هم می کنم و می خوابم. ازدواج هم می کنم و هر که سنت مرا ترک کند از من نیست.

و فرمودند: من همسر دارم و گوشت می خورم و از دنیا استفاده می کنم. و در دین من رهبانیت نیست و رهبانیت در دین من همان نماز جماعت و حج و جهاد است.

متأسفانه عده ای به این سخن حضرت عمل نکردند و بساط رهبانیت را چیدند و انحرافی بزرگ در اسلام پدید آوردند و عده ای از امت را از مسیر مستقیم، منحرف نمودند. که اینها بعداً به صوفی و درویش معروف شدند.

مرام اصلی دراویش:

بجای مسجد، خانقاه و بجای علماء، قطب و مراد و بجای قرآن، مثنوی و حافظ و کتب شعری و بجای نماز، ذکر های مخصوص و بجای خمس و زکات، عشریه می دهند و بجای حضور قلب در نماز، تصویر مرشد را در ذهن متصور می نمایند و بجای حضور در بین مسلمانان، جلسات سری و مخصوص می گیرند و بجای عمل به احکام دین، به دستورات اقطاب عمل کرده و بجای تمسک

واعتقاد به امامان و پیامبران، افرادی چون بایزید بسطامی، حلاج و ابوهاشم و دیگران را قبول دارند. روسای دراویش ادعاهای دروغینی دارند از جمله:

ابن عربی از رؤسای دراویش می گوید من خاتم اولیاء بوده و از حضرت محمد ص بالاتر می باشم! {فصوص الحکم}

فضل الله حروفی از دراویش می گوید من خدا و مظهر الوهیت هستم!

شاه نعمت الله ولی مدعی بود که من مهدی صاحب الزمانم!

لذا در طول تاریخ تشیع، فقهاء و علماء که نگهبانان دین هستند مردم را از این گروه برحذر داشته و ماهیت انحرافی دراویش را افشاء می نمودند.

مرجع عالیقدر شیعه آیه الله العظمی مرعشی در مقدمه کتاب احقاق الحق {به این مضمون}

نوشتند: در بررسی که در تمام عمرم درباره فرقه های دراویش انجام دادم به این نتیجه رسیدم که هیچکدام در صراط مستقیم نیستند و همگی از راه درست، دور می باشند.

ما در این کتاب، به افشای ماهیت دراویش پرداخته و نظر و فتوای ائمه ع و علماء ربانی را درباره

این گروه منحرف تبیین می نمائیم.

آقا رسول الله ص فرمود: صوفی ها که در امت من پدیدار می شوند از کفار گمراه تر بوده و اهل جهنم هستند (سفینه البحار ج ۲ ص ۵۸)

امام صادق ع صوفیه را دشمن اهل بیت ع معرفی می نماید و هر که که مرتبط با صوفی باشد را نیز دشمن اهل بیت ع معرفی نموده است (سفینه البحار ج ۲ ص ۵۷)

امام رضا ع فرمود که شیعیان باید با زبان و در دل صوفیه را انکار کنند و فرمود صوفیه اهل مکر و گمراهی و حماقت هستند (همان)

امام عسکری ع فرمود ابو هاشم کوفی (سردسته دراویش) فاسد العقیده است (همان)

- شیخ مفید، به سند صحیح از امام علی النقی (سلام الله علیه) روایت کرده است که « محمد بن حسین بن ابی الخطاب » گفت: در خدمت امام علی النقی (سلام الله علیه) در مسجد النبی بودم که در آن حال جمعی از اصحاب آن حضرت شرفیاب حضور آن حضرت شدند و در میان ایشان « ابو هاشم جعفری » نیز بود که او مردی بسیار بلیغ و با کمال بود و در نزد آن حضرت مقام و منزلت عظیمی داشت و چون اصحاب در کنارش قرار گرفتند، به ناگاه جمعی از صوفیه داخل مسجد شدند و حلقه زدند و مشغول ذکر گردیدند، حضرت فرمودند:

« لا تلتفتوا الی هؤلاء الخدّاعین فإنّهم خلافاء الشیاطین و مخربوا قواعد الدین یتزهدون لراحة الاجسام و یتهجّدون لتصیید الانعام یتجوّعون عُمرّاً حتی ... »

((به این حیل گران اعتنا نکنید زیرا جانشینان شیاطین و خراب کننده قواعد دین می باشند. زهد ایشان برای راحتی بدن هایشان و تهجد و شب زنده داریشان برای صید کردن عوام است. عمری را در گرسنگی به سر برند تا عوام و نادانی را مانند خرها پالان کنند و زین بر پشت آن ها گذارند.))

((لا يهللون الا لغرور الناس و لا يقللون الغذاء الا لملأ العساس و اختلاف الدفناس يتكلمون الناس باملائهم فى الحب و يطرحونهم باذلالهم فى الجبّ اورادهم الرقص و التصديه و اذكارهم الترنم و التغنيه فلا يتبعهم الا السفهاء و لا يعتقدهم الا الحمقاء فمن ذهب الى زيارة أحد منهم حياً أو ميتاً فكأنما ذهب الى زيارة الشيطان و عبدة الاوثان و من أعان أحداً منهم فكأنما أعان يزيد و معاويه و اباسفيان))

((ذكر نمى گویند مگر برای فریب مردم و خوراک خود را کم نمى کنند مگر برای پر کردن قدح و ربودن دل احمقان ، با مردم دم از دوستی خدا زنند تا ایشان را به چاه اندازند ، اوراد ایشان رقص و کف زدن و غنا و آوازه خوانی است و کسى به سوى آن ها میل نکند و تابع ایشان نگردد مگر آنکه از جمله سفیهان و احمقان باشد هر کس به زیارت یکی از آنان در حال حیات و یا بعد از مرگ برود، مانند آن است که به زیارت شیطان و بت پرستان رفته باشد و هر کس یاری ایشان کند، گویا يزيد و معاويه و ابو سفیان را یاری کرده است))

در همان موقع یکی از اصحاب آن حضرت عرض کرد: « و إن كان معترفاً بحقوقكم؟ » اگر چه آن کس به حقوق شما اقرار داشته باشد؟! حضرت نگاه تندى به او کردند و فرمودند :

((دع ذا عنك من اعترف بحقوقنا لم يذهب فى عقوقنا أما تدرى أنّهم أحسنّ طوائف الصوفيه و الصوفيه كلّهم من مخالفينا و طريقتهم مغايرة لطريقتنا وإنّهم الّا نصارى و مجوس هذه الامّة اولئك الذين يجهدون فى إطفاء نور الله و الله يتّم نوره و لو كره الكافرون.))

((این سخن را ترک کن، مگر نمى دانی هر کس حق ما را بشناسد، مخالفت امر ما نمى کند، آیا نمى دانی ایشان پست ترین طوائف صوفیه مى باشند و این فرق صوفیه عموماً مخالف ما هستند و طریقه ی آنان باطل و برخلاف طریقه ی ما است و این گروه، نصاری و مجوس این امت هستند و آنان سعی در خاموش کردن نور خدا (محو اسلام) مى کنند و خداوند نور خود را تمام مى کند اگر چه کافران خوش ندارند)) (سفینه البحار ج ۲ ص ۵۷)

«کلینی» به سند معتبر از «سدید صیرفی» روایت کرده که: من ورزی از مسجد بیرون می‌آمدم و امام باقر (ع) داخل مسجد می‌شد، دست مرا گرفت رو به کعبه کرد و فرمود:

«ای سدید! مردم مأمور شدند از جانب خداوند که بیایند و این خانه را طواف کنند و به نزد ما آیند و ولایت خود را بر ما عرضه نمایند.»

سپس فرمود:

«لا سدید فأریک الصادین عن دین الله . ثم نظر إلى أ بی حنیفہ و سفیان الثوری فی ذلک الزمان و هم حلق فی المسجد فقال: هؤلاء الصادون عن دین الله بلا هدی من الله ولا کتاب مبین . إن هؤلاء الأخابث لو جلسوا فی بیوتهم فجال الناس فلم يجدوا أ حداً یُخبرهم عن الله تبارک و تعالی و عن رسوله _ص) حتی یا تونا فنخبرهم عن الله تبارک و تعالی عن رسوله.»

«ای سدید! می‌خواهی کسانی را که مردم را از دین خدا جلوگیری می‌کنند به تو نشان دهم؟ آنگاه به ابو حنیفه و سفیان که در مسجد حلقه زده بودند، نگریست و فرمود: اینها هستند که بدون هدایت از جانب خدا و سندی آشکار، از دین خدا جلوگیری می‌کنند. اگر این پلیدان در خانه‌های خود بنشینند و مردم را گمراه نکنند، مردم به سوی ما می‌آیند و ما هم مردم را از جانب خدا و رسول خبر می‌دهیم.»

از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت شده که به ابوذر خطاب فرمود:

"ای ابوذر، گروهی در آخر زمان هستند که در تابستان و زمستان پشمینه می‌پوشند (اشاره به صوفیه) و گمان می‌کنند که با این پشم پوشیدن بر دیگران فضل و برتری پیدا می‌نمایند. این گروه را ملائکه آسمان و زمین لعنت می‌کنند" [شیخ عباس قمی، سفینه البحار، چاپ موسسه الوفاء - دارالمرتضی، ج ۲، بیروت، ص ۵۷].

ادعاهای شاخدار

از جمله اشتغالات صوفیه مساله داستان بافی و خالی بندیهایی به اصطلاح عرفانی است؟

آنقدر مریدان بیچاره به مشایخ خود اعتماد داشته اند که هر سخن باطل و حتی خلاف عقلی را پذیرفته و برخی نویسندگان آنها در آثارشان ذکر نموده اند

در اکثر کتب فرقه های صوفی از این موارد به چشم می خورد. برخی از این ادعاها آنقدر گراف و خنده دار است که انسان عاقل را به خنده وای می دارد

در اینجا نمونه هایی از این موارد را برایتان می آورم:

۱- ادعای رویت خدا

ابوحامد غزالی می گوید: من در آغاز احوال صالحان و مقامات عارفان را انکار می کردم تا روزی به واردات غیبی خدی تعالی را در خواب دیدم که به من گفت: ای ابوحامد. با خود اندیشیدم که این شیطان است. که با من سخن می گوید. گفت نه. بلکه من خدا هستم که از جهات ششگانه بر تو احاطه دارم. آنگاه فرمود. ای ابوحامد. اعتقادات و باطل و اساطیر خود را ترک کن و با طایفه ای که در روی زمین محل لطف و نظر من هستند (صوفیه) همواره تماس بگیر (مفتاح السعاده. ج ۲ ص ۱۹۴)

نظیر این داستان در سایر آثار صوفیه زیاد است. تا جاییکه بایزید بسطامی ادعای رفتن به عرش الهی و گرفتن رحمانیت و رحیمیت خدا را می کند

۲- ادعای دروغین و کفر عظیم خدائی کردن بر خدا

محمی الدین عربی در رابطه خود و خدا می گوید: فیحمدنی و احمده و یعبدنی و اعبدہ (یعنی خدام را ستایش نمود و منهم او را ستایش کردم و او مرا بندگی نمود و من هم او را بندگی کردم) (تنبيه الغافلین ص ۵۹)

۳- ادعاهای خنده دار:

شبلی از مشایخ صوفیه می گوید: فقد کاشفنی الحق باقل من ذالک فقال: کل الخلاق عبیدی
غیرک.. فانک انایعنی خداوند برای من به کمتر از آن تجلی کرد و گفت: همه آفریدگان من
هستند. غیر از تو. چون تو خود من هستی (دفاعیات عین القضاة همدانی ص ۶۴)

عقائد انحرافی در اویش:

۱- در اویش معتقدند که تدبر در قرآن مانع فنا در خدا و نظر به خدا می گردد (کبریت

احمر- شعرانی)

در حالی که بزرگان اسلام به مسلمانان دستور داده اند تا می توانید از قرآن تلاوت کنید و در آیاتش تدبر کنید. امام رضاع فرمود من سه روز یک قرآن ختم می کنم و اگر بخواهم زودتر می توانم ختم کنم ولی می خواهم در آیاتش بیاندیشم که در چه موردی نازل شده است.

۲- معتقدند که ذکرهایی که در اویش می گویند از قرآن برتر است. (تذکره الاولیاء

واسرار التوحید)

در حالی که از قرآن که کلام الهی است سخنی بالاتر وجود ندارد.

۳- معتقدند که باید انسان خداجو از مردم فاصله بگیرد و در انزوا زندگی کند تا به خدا

برسد. (سهل تستری در تعریف تصوف از جمله می گوید: و از خلق گریختن) تذکره

الاولیاء ج ۱ ص ۲۲۰) (ابو ربیع واسطی گوید: داود را گفتم مرا وصیتی کن. گفت و از مردمان

بگریز چنان که از شی درنده گریزند. (همان ص ۱۸۶)

در حالی که اسلام دین اجتماع است. توصیه به شرکت در نماز جماعت، حج، دیدار هم

رفتن و عیادت از مریض و صدها دستور اجتماعی دیگر نشان می دهد که اسلام با انزوای

افراد مخالف است و در بعضی از روایات عبادات افرادی را که در اجتماع مسلمین شرکت

نمی کنند مقبول در گاه الهی نمی داند و آنها را مردود می داند. و آقا رسول الله ص

فرمود: لیس فی امتی رهبانیه. در امت من گوشه نشینی و انزوا نیست. (بحار ج ۷ ص ۱۵)

۴- معتقدند که قرآن و حدیث علوم ظاهری هستند ولی علوم لدنی که آنها بلدند از قرآن

کامل تر و بالاتر است! (تلمسانی می گوید که قرآن همه اش شرک است و توحید فقط در

کلام ما است) (ص ۱۴۵ ج ۱ مجموعه الرسائل والمسائل لابن تیمیّه)

با اینکه اسلام دین علم و دانش است و بیش از ۵۵۰ بار واژه علم و مشتقات آن در قرآن کریم آمده و خداوند فرموده است آیا عالم با جاهل مساوی است؟ عالم را با جاهل یکی نمی داند و علم را مایه برتری بر دیگران خوانده است. و در روایات یکساعت شرکت در مجلس علم را از تشیع شهید و زیارت حج بالاتر می داند. (تحف العقول ۲۸/)

اما صوفیه و دروایش علم را کلا نفی می کنند و علوم را حجاب بین بنده و خدا می دانند (یوسف به ذوالنون گفت مرا وصیتی کن. گفت هرچه خوانده ای فراموش کن و

هرچه نوشته ای بشوی تا حجاب برداشته شود) (تذکره الاولیاء ج ۱ ص ۲۸۲)

(یکشب ابوسعید ابواخیر تا صبح ناله می کرد علت را پرسیدند گفت در دست دانشمندی کتابی دیدم. آن را گرفتم و خواندم. بخاطر مطالعه این کتاب تا صبح مرا مجازات کردند و گفتند چرا آنچه طلاق داده ای باز سراغش رفتی؟) (اسرارالتوحید ص ۵۰)

(بایزید بسطامی گفت: خداوند فرد است و باید او را بوسیله تفرید جستن. تو او را به مداد و کاغذ می جویی، کی یابی!) (همان ص ۲۰۱)

البته اگر علم بدون تقوا و ایمان باشد حجاب خواهد بود ولی رد کردن علم کلا و بصورت مطلق که در پرونده ۱۴۰۰ ساله دروایش است از انحرافات بزرگ اسلام است.

۵- بعضی از آنها معتقدند که رسول خدا ص به مرتبه واحوالات آنها نرسیده

است! (بسطامی گفته که ما در دریائی فرو می رویم که پیامبران در ساحلش گیر کرده اند!)

۶- معتقدند که ولیّ از نبی برتر است و ولیّ مساوی الله است که ولیّ می تواند خلق کند و رزق بدهد و زنده کند و بمیراند. سپس ولیّ را تقسیم می کنند به غوث که در عالم در هر چیزی حکمش نافذ است. و قطب های چهارگانه که زیر نظر غوث کار می کنند! و ابدال هفتگانه که هر کدام در یک قاره فعالیت دارند! و نجباء که در هر شهری یک نجیب حاکم است!

در حالی که طبق آیات و روایات، برترین انسان ها، پیامبران و امامان ع هستند

(انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه ویؤتون الزکاه وهم

راکعون) مائده ۵۵

سرپرست و ولیّ شما فقط الله ورسول خدا و آن کسی است که مومن بوده و نماز می خواند و در حال رکوع صدقه می دهد.

و بعد از آنها برترین انسان ها، فقهاء و محدثین می باشند

(یرفع الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات) مجادله ۱۱

آنهائی که ایمان آورده و عالم هستند خدا درجه آنها را بالا می برد.

و بعد از اینها، مومنین و مومنات برتر از همه می باشند.

(ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه) بینه ۷

آنهائی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند بهترین موجودات هستند.

۷- معتقدند که نماز و روزه و حج و زکات، عبادات عوام هستند! و اما درویش که از

خواصند! عبادات مخصوصی (هو هو گفتن - سماع ورقص درویشی - طنبور زدن و غیره)

انجام می دهند.

۸- معتقدند که که حلال و حرام مال عوام است ولی آنها که جزو خواصند چیزی بر آنها حرام

نیست. و هر چیزی بر دیگران حرام است، بر اینها که خواصند حلال است! (شمس تبریزی

معتقد است که شراب بروی حلال و بر دیگران که عوامند حرام است) مناقب العارفین ج ۲

ص ۶۳۹) (محمد مهدی برازنده رئیس درویش همدان گفت استادم گفته طبق آیه ۱۰ فتح

همه چیز برای مرشد و قطب حلال است حتی زنا با زن شوهردار)

۹- در عقیده به وحدت وجود آنقدر تفریط می کنند که می گویند: وما الکلب والخنزیر

إلا إلهنا ... وما الله إلا راهب فی کنیسه (النفحات الأقدسیه شرح الصلوات الإدریسیه ط

۱۳۱۴هـ)

۱۰- معتقدند همه ادیان و مذاهب بر حقند! (ابن عربی گفته است که مبدا به دین خاصی

مقید شوی و به سایر ادیان کافر گردی. و خدا اوسع واعظم از این است که به چیز خاصی

محدود شود پس همه ادیان درست هستند! (ص ۱۹۱ وما بعدها فصوص الحکم بشرح

بالی ط ۱۳۰۹هـ) (ملاعلی گنابادی شعار صوفیان را این چنین بیان می کند: الصوفی من

لا مذهب له)

۱۱- اصلی ترین و زشتترین بدعت‌هایی که در ارایش درست کرده اند مساله قطبیت است که او را رابط بین خود و خداوند میدانند **دراویش با ایجاد قطب دو امر مهم را دنبال می کنند** هر چند افراد عوام و جاهل و تازه به این فرقه پیوسته این قصد را ندارند ولی بزرگان آنها به دنبال تحقق این دو مساله مهم می باشند اول اینکه امامت را از انحصار خارج کنند و با زبان بی زبانی بگویند که امامت منحصر در دوازده امام نیست و در هر دوره یک نفر می تواند به عنوان امام باشد همچنانکه جناب سلطان حسین تابنده (رضا علیشاه) از سران فرقه گنابادی می گوید که قطب و امام

هر دو مظهر یک حقیقتند یعنی این که مقام قطب و امام یکی هستند و قطب همان امام است و امام نیز همان قطب می باشد دومین هدف آنها این است که مهدویت و غیبت امام زمان را در اذهان مردم کم رنگ جلوه دهند همچنان که در کتاب رهبران طریقت می گویند امام زمان امام غایب و قطب امام حاضر است و در صورتی که امام حاضر باشد چه نیازی به امام غایب است اینان آقدر امر قطبیت را عظیم می دانند که آرزوی یک درویش این است که حداقل در طول زندگانش یک بار قطب را ببیند و نتیجتاً علاقه یک درویش به قطب به مراتب بیشتر از علاقه به امام زمان است.

-۱۲-

یکی از بدعت‌های فرقه در ارایش این است که به جای عبادت در مسجد در مکانی به نام خانقاه دور هم جمع می شوند و در آنجا به اصطلاح خودشان عبادت می کنند هر چند اخیراً برای فرار از مخالفت‌های مردمی نام آن را حسینیه می گذارند حالا سوال اینجاست که آقایان در ارایش شما بچه دلیل جای مسجد را به خانقاه داده اید اگر منظور شما از خانقاه همان مسجد است پس شما چه دشمنی با الفاظی که در قرآن آمده است دارید مگر این نیست که نام زیبایی مسجد چندین بار در قرآن کریم آمده است و اولین مسجد را خود پیغمبر ساخته است و نام مسجد را انتخاب کرده اند در ثانی اگر منظور شما از خانقاه مکانی غیر از مسجد است در اسلام مکانی به این نام یافت نمی شود .

۱۳- علما و فقهای شیعه راههای اثبات احکام شرعی را چهار چیز می دانند که عبارتند از:

۱- کتاب (قرآن)

۲- سنت (حدیث ، فعل ، تقریر معصوم)

۳- عقل

۴- اجماع

که تمامی احکام شرعی شیعیان از این چهار دلیل اثبات می شوند. اما متصوفه عملاً این چهار دلیل را قبول ندارند. و تمامی احکام و اعمال خود را بدون در نظر گرفتن این چهار دلیل انجام می دهند. به خاطر همین است که در طول تاریخ شکل گیری فرقه های متصوفه در اسلام آنها دچار بدعت های مختلف در دین شده اند . و کیلومترها فاصله از اسلام ناب محمدی (ص) گرفته اند.

در برخی از فرقه های صوفیه عملاً و به طور آشکار شرک جلی وجود دارد. آنها عملاً قطب را پرستش می کنند و او را خالق خود می دانند. فقراً در مراحل بالای سلوک شیطانی خود قطب را خدا دانسته و او را سبب الاسباب عالم می دانند. در نماز خود قطب را تصور کرده و او را در نماز پرستش می کنند و در سوره حمد خطاب به قطب می خوانند (ایاک نعبد و ایاک نستعین) یعنی فقط قطب را می پرستیم و فقط از او استعانت و کمک می خواهیم.

البته لازم الذکر است که بگوئیم این نوع شرک در فرقه ها و سلسله های مختلف قوت و ضعف دارد.

۱۵- متصوفه بر این عقیده هستند که دین از سیاست جداست و کسی که درویش می شود با سیاست بیگانه است. که این کلام از زمان خلافت امویان رواج یافت و در قرون بعدی تقویت یافت و با ظهور متصوفه در قرن دوم هجری تقویت یافت. حال سوال ما از متصوفه این است که اگر شما مقتدایی خود را علی بن ابی طالب (ع) می دانید پس چرا اینگونه سخن می گوید حضرت امیرالمومنین (ع) خود در تمام عرصه های سیاسی زمان خود حضور داشت و حتی مدتی منصب ظاهری خلافت را نیز قبول کرد. و در تمام آن بیست و پنج سال که می گویند خانه نشین بود بسیاری از مشکلات آن زمان حکومت اسلامی را رفع کرد. همینطور دیگر جانشینان ایشان از امام حسن مجتبی (ع) گرفته و بعد از ایشان امام حسین (ع) و واقعه کربلا که همه جنبه سیاسی داشت و همینطور تا زمان مولانا صاحب الزمان (عج) این امر ادامه دارد.

ما مسلمانان بر این عقیده هستیم که خداوند حکیم است و بنابر حکمت باید برنامه ای که برای زندگی بشر قرار می دهد از هر حیث کامل باشد والا حکمت الهی زیر سوال می رود پس اسلام که ما مدعی هستیم دین کامل است صد در صد باید در مورد مسائل سیاسی نیز برنامه ای داشته باشد که همینطور هم است. اسلام که برای کوچکترین کارهای فردی انسان برنامه دارد برای امر مهمی مانند مسائل سیاسی که یک موضوع اجتماعی و مربوط به تمام افراد جامعه اسلامی می شود برنامه ای نداشته باشد و نسبت به این امر بی تفاوت باشد پر واضح است که با کمی تأمل به نادرست بودن این سخنان متصوفه پی می بریم.

حال اگر قرار بود دین از سیاست جدا بود پیامبر برای چه حکومت اسلامی تشکیل داد و جنگ های فراوانی کرد امیرالمومنین (ع) در زمان خلافتش برای چه این همه جنگ کرد برای چه حضرت امام حسین (ع) قیام کرد برای چه خون خود و یارانش را هدر داد و ... مسلماً متصوفه که ادعای جدایی دین از سیاست را دارند نمی توانند جواب درستی به اینگونه مسائل بدهند و در این مواقع به توجیه و تاویل مسائل می پردازند.

لازم به ذکر است متصوفه در زمانی که قدرت لازم را نداشته باشند بیشتر به اینگونه سخنان روی می آورند اما در زمانی که از قدرت لازم برخوردار باشند نظرشان در مورد مسائل سیاسی عوض می شود مانند صفی الدین اردبیلی و جانشینانش که حتی بدنبال حاکمیت نیز بوده اند

-۱۶-

متصوفه بر این عقیده هستند که دین به دو قسمت شریعت و طریقت تقسیم می شود. احکام اسلام جزء شریعت است و پوخته و ظاهر دین است و اصل دین و باطن دین طریقت هست. و نیز بر این عقیده اند که به جزء مشایخ متصوفه که اسلام شناسان واقعی هستند مابقی عالم نیستند و هیچ مطلبی از دین متوجه نمی شوند. به غیر از متصوفه کسی به مقامات عرفانی نمی رسد. خدا شناسی و عرفان را مختص متصوفه می دانند. خود را متصوفه و مابقی را متشرعه می نامند. خود را عالم و متشرعه را جاهل می خوانند. سخنان آنان با دلایل عقلی و نقلی به راحت طرد می گردد. که حتی نیاز نیست که دلایلی بر رد آن بیاوریم. زیرا کسی که کمی با اسلام آشنایی داشته باشد می فهمد که در اسلام دو دستگی وجود ندارد. پیامبر گرامی اسلام که بالاترین فرد بشر بود خود را عامل به قوانین اسلام می دانست. او را صاحب شریعت می دانند و هیچ زمان در تاریخ بوجود آمدن اسلام، حرفی از طریقت نبوده است. بلکه به نظر علماء شیعه طریقت اسلام درون شریعت است که همانا هر مسلمانی به شرع مقدس اسلام عمل کند در طریقت است.

-۱۷-

از مهمترین ادله صوفیان تفاسیر به رای آنهاست. تعجب در جایی است کسی که نمی تواند قرآن را صحیح قرائت کند چطور قرآن را تفسیر می کند. بهتر است به جای تفسیر یک دوره روانخوانی قرآن برود.

اکثر روسای درویش از صحیح خواندن قرآن کریم عاجز هستند نمونه آن آقای تابنده رئیس درویش گنابادی است که نمی تواند یک صفحه قرآن کریم درست و بدون غلط تلاوت کند.

-۱۸-

در سیر و سلوک الهی هیچکس به جز خداوند مطرح نیست و نهایت سلوک نیز خداوند است و خود اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هم وسیله و هادیان راه هستند و همه وسیله برای به خدا رسیدن هستند و هر جا خودشان هدف می شدند و می دیدند که مردم آنها را در کنار و مقابل خداوند می بینند ، با مردم برخورد می کردند که همه ی ما بنده او هستیم و باید خداوند را سبب دانست مانند داستان های بسیاری که در مورد غلات و افرادی که حضرات را در حد خداوند می دانند حضرات معصومین بارها در احادیث و روایات مختلف آنها را مذمت کرده اند.

عارف و استاد واقعی شخصی هست که هر زمان که خود مطرح می شوند ، خویشتن را کنار بزند و شاگردانش را متوجه خداوند کند.

اما در سیر و سلوک شیطانی فردی که خود را استاد می نامد خود را به جای حضرات معصومین می داند و حتی به مرحله ی از گمراهی می رسد که خود را در مرتبه الوهیت می بیند و خود را خدا می خواند. این جا است که باید افراد و شاگردان افراش متوجه شوند که از مسیر الهی منحرف شده اند. زیرا ائمه معصومین علیهم السلام با آن مقامات معنوی که قابل وصف نیست هیچ موقع این چنین ادعایی نمی کردند و خود را خدا نمی دانستند و همیشه می گفتند ما عبد الله هستیم . و بعد از اینکه خود را خدا دانستند به شاگردانشان می گویند ما را باید بپرستید و خدمت به قطب را خدمت به الله بدانید در نماز ما را بپرستید.

-۱۹-

غالب افرادی که جذب این نوع فرقه ها می شوند از نظر اطلاعات علمی در علوم (فلسفه ، کلام ، فقه ، علوم حدیث ، درایه ، رجال ، علم لغت و ادبیات عرب و ...) بی اطلاع بوده ، برای همین وقتی در کتابی که به آنها توصیه می شوند مراجعه می کنند هیچ گونه برداشت صحیحی نمی توانند داشته باشند و خود این بی اطلاعی و نادانی و عامی بودن پیروان ، خود اصلی ترین ابزار برای بزرگان و مشایخ سلسله می باشد.

حتی اگر فردی جذب این نوع گروه ها شده و پزشک باشد نمی توان دلیل بر فهم آن فرد باشد. زیرا این افراد نیز در علوم فوق الذکر عامی و بی اطلاع هستند و توانایی تشخیص و تقریق سخنان و احادیث بزرگان و ائمه معصومین را ندارند.

-۲۰-

این فرقه (سلسله) نیز مانند غالب دیگر فرقه های درویش خود را در ظاهر ملتزم به ولایت فقیه می دانند و در حسینیه امیر سلیمانی ها عکس حضرت امام و آیت الله خامنه ای را نصب نموده اند . ولی در عمل هیچگونه التزامی به این اصل ولایت فقیه ندارند . به فقرا خود میگویند که کتاب مصباح الهدایه را بخوان ولی نمی گویند کتاب ولایت فقیه امام خمینی را مطالعه کنید زیرا هر جا که به نفع خود باشد را گرفته و مابقی را رها می کنند.

دیدگاه بعضی از مراجع تقلید در مورد تصوف

حضرت امام (ره) در مورد حکیم و عارف می فرمایند : آن که خود را مرشد و هادی خلاق می داند و در مسند دستگیری و تصوف قرار گرفته اصطلاحات این دو دسته (عارف و حکیم) را به سرقت برده و سر و صورتی به متاع بازار خود داده و دل بندگان خدا را از حق منصرف و

مجدوب به خود نموده و آن بیچاره صاف و بی آرایش را به علما و سایر مردم بدبین نموده، برای رواج بازار خود، فهمیده یا نفهمیده، پاره ای از اصطلاحات جاذب را به خورد عوام بیچاره داده و

گمان کرده به لفظ « مجذوب علیشاه » یا « محبوب علیشاه » حال جذبه و حب دست می دهد.
این کار تو هم اینقدر کبر ! امام (ره) در ادامه بیان خود می فرماید : ای طالب دنیا و ای دزد مفاهیم
و افتخار ندارد. بیچاره از تنگی حوصله و کوچکی کله، گاهی خودش هم بازی خورده، خود را
دارای مقامی دانسته، حب نفس و دنیا به مفاهیم مسروقه و اضافات و اعتبارات، پیوند شده، یک
ولیده ناهنجاری پیدا شده و از انضمام اینها یک معجون عجیبی و اخلوطنه غریبه ای فراهم شده و
خود را با این همه عیب، مرشد خلاق و هادی نجات امت و دارای سرّ شریعت دانسته؛ بلکه
وقاحت را گاهی از حدّ گذرانده، دارای مقام ولایت کلیه دانسته، این نیز از کمی استعداد و قابلیت
و تنگی سینه و ضیق قلب است

(شرح چهل حدیث / حدیث چهارم / باب کبر / ص ۹۱ / موسسه تنظیم و نشر آثار امام / چاپ عروج)

امام در دیوان اشعار خود می فرمایند:

خار راه منی ای شیخ ز گلزار برو از سر راه من ای رند تبهکار برو

تو و ارشاد من ای مرشد بی رشد و تباه از بر روی من ای صوفی غدار برو

ای قلندر منش، ای باده به کف خرقه بدوش خرقه شرک تهی کرده و بگذار و برو

(دیوان امام خمینی / ص ۱۷۳)

علامه طباطبائی (ره) می فرمایند:

صوفیه برای سیر و سلوک، آداب و رسوم خاصی را که در شریعت وجود نداشت به وجود
آوردند و راههای جدیدی را پیوسته به آن افزودند و شرع را کنار گذاشتند. تا اینکه به جایی
رسیدند که شریعت را در یک طرف دیگر قرار دادند و در محرمات غوطه ور شدند و واجبات را
ترک کردند و در نهایت به تکدی گری و استعمال بنگ و افیون روی آوردند. این حالت آخرین
حالت تصوف است که مقام فنا نامیده می شود

(تفسیر المیزان / ج ۵ / ص ۲۸۲)

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت الله بهجت (مد ظله العالی)

سلام علیکم و رحمه الله و برکاته

صوفی ها معتقد هستند که عرفان اصیل اسلامی به دست آنها و اقطابشان می باشد حتی در نوشته ها و سخنان خود ادعا می کنند که بعضی از بزرگان نظیر حضرتعالی این گروه را تایید می کنند. آیا این ادعا صحت دارد؟ خواهشمند است با راهنمایی های خویش دیدگاه اسلام را در مورد عقائد و آرا این گروه روشن بفرمایید.

جواب:

بسمه تعالی

این فرقه ها مورد تأیید نیستند و اینها عموماً انحرافات دارند و باید از آنها اجتناب شود.

11/6/1386

شماره: ۰۰۶۲۲۹

دفتر حضرت آیت الله بهجت

* * * * *

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت الله نوری همدانی (مد ظله العالی)

سلام علیکم و رحمه الله و برکاته

با توجه به فعالیت های فرقه صوفیه (گنابادی) در شهرستان بروجرد مستدعی است در مورد برخی فعالیت های این گروه مانند خواندن نماز در خانقاه، پرداختن عشریه ادعای پیمودن راه عرفان (طریقت) در کنار عنایت احکام شریعت دیدگاه اهل بیت (علیهم السلام) و اسلام را برای مقلدین خود تبیین بفرمایید.

همچنین این گروه با نصب تابلو اسم خانقاه را به حسینیه تغییر داده اند. آیا با نصب تابلو آن مکان حکم حسینیه را پیدا می کند؟ حکم حضور در جلسات آنها و مراوده و دوستی با افراد فرقه گنابادی چیست؟

جواب:

بسم الله الرحمن الرحيم

فرق صوفیه که به هفتاد فرقه تقریباً بالغ می شوند، کلاً محکوم به بطلان و انحراف می باشند. از آنجا که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در حدیث ثقلین که از لحاظ سند متواتر و از جهت دلالت بسیار روشن است قرآن مجید و اهل بیت (علیهم السلام) را معیار تبیین معارف اسلام و میزان حق و باطل معرفی نمودند و اهل بیت عصمت (علیهم السلام) نیز مسلک صوفیگری را مسلک باطل و منحرف و صوفیه را دشمنان اسلام و اهل بیت (علیهم السلام) معرفی کرده اند و مردم را از گرایش به آنها و کمک به آنها جدا نهی نموده اند؛ حقیقت امر روشن گردید و لذا تردیدی در بطلان مذهب صوفی ها وجود ندارد.

صوفیه با قطب سازه ها و منقبت پردازی ها و ادعاهای گزاف و بی دلیل و تمسک به خرقة خانقاه و جعل عشریه و امثال آن راهی را پیش گرفتند که مورد پسند جباران روزگار و مستکبران گردید.

جبارانی که فرهنگ اهل بیت عصمت (علیهم السلام) را بر نمی تافتند و تحمل نمی کردند. لذا صوفیه را تقویت کردند و در طول تاریخ یکی از گرفتاریهای علمای بزرگ، صوفیه ها بوده اند. این مطلب روشن است که اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) که اسلام پر خروش و فریاد گر در برابر ستمکاران است هرگز با صوفیگری همخوانی ندارد.

باید این نکته را بدانیم که عرفان اسلامی با صوفیگری اصلاً منافات دارد.

* * * * *

آیت‌الله فاضل لنکرانی: فرقه صوفیه و مذاهب منسوب به آن از فرقه‌های باطل است.

آیت‌الله فاضل لنکرانی در پاسخ به استفتائی درباره شرکت جوانان در برنامه‌های خانقاه، فرقه صوفیه و همه مذاهب منسوب به آنرا از فرقه‌های باطل و غیر صحیح دانست.

به گزارش خبرگزاری شبستان، آیت‌الله محمد فاضل لنکرانی، در پاسخ به استفتائی پیرامون شرکت جوانان در برنامه‌های خانقاه بیان کرده است: صوفیه و همه مذاهب منسوب به آن از فرقه‌های باطل است و ائمه (ع) شدیداً از چنین مسلکی بیزاری جسته‌اند و اساساً تفکیک دو عنوان شریعت و طریقت از بدعت‌هایی است که آنها احداث کرده‌اند.

این مرجع تقلید در ادامه پاسخ خود تأکید کرده است: ما غیر از شریعت که همان کتاب، سنت، اجماع و عقل است، چیز دیگری به نام طریقت نداریم و جعل این عنوان برای تضعیف اصلی شریعت و بی‌اعتنایی به آن است.

بنا بر این گزارش در بخشی از پاسخ آیت‌الله فاضل لنکرانی آمده است: اسلام حقیقی و معرفت حق تعالی و قرب به او جز از طریق تمسک به قرآن و پیروی از ائمه (ع) امکان ندارد، فهم این دو منبع نیز جز از طریق کسانی که آشنا به آن هستند و عمر خود را در فهم آن سپری کرده‌اند، میسر نمی‌باشد از این رو در زمان غیبت مردم موظف شده‌اند با رجوع به علما و فقها گرفتار چنین مذاهب باطلی نشوند.

* * * * *

پاسخ آیت الله نوری همدانی به جمعی از طلاب حوزه علمیه: در اسلام جایی برای تلاش فرقه صوفیه نیست.

آیت الله نوری همدانی در پاسخ به سوال جمعی از طلاب حوزه علمیه قم در خصوص اقدام فرقه صوفیه به تأسیس خانقاه و نفوذ در قشر جوان، از صوفیگری به عنوان مسلکی باطل و منحرف یاد کرد.

به گزارش خبرگزاری شبستان، متن پاسخ به شرح ذیل است: این موضوع برای همه مسلمانان ثابت و مسلم است که حضرت رسول اکرم (ص) قرآن مجید و اهل بیت (ع) را هادی و راهنمای همیشگی مردم معرفی کردند و اهل بیت (ع) نیز از زمانی که فرقه ای به نام صوفی در فضای جامعه اسلامی ظاهر شدند از این فرقه بیزاری جستند و صوفیگری را مسلک باطل و منحرف معرفی نمودند و حضرت صادق (ع) فرمودند: صوفیان دشمنان ما هستند و حتی کسانی که به آن ها متمایل باشند نیز جز دشمنان ما محسوب می شوند.

باید توجه کنیم که دشمنان اسلام چون همیشه سعی در تضعیف اسلام و مسلمانان دارند یکی از کارهای آنها فرقه سازی است و در همین راستا در طول تاریخ فرقه شیخیه، اخباریه، صوفیه، بابیه و بهایه را ساخته اند.

عملکرد فرقه های صوفیه که تعداد آن ها تقریباً به ۷۰ فرقه بالغ می گردد این است که برای دور کردن مردم از اهل بیت (ع) و از نواب عالی مقام حضرت صاحب العصر و الزمان (عج) با شخصیت سازی های گزاف برای خود قطبها و مرشد های خرقه پوش ساختند و برای آنها کرامتها و مقاماتی حق گاهی بالاتر از ائمه (ع) را بافتند و درست کردند.

شما برای نمونه به کتاب تذکره الاولیای شیخ عطار که در آن شخصیت سازی های گزاف و پرطمطراق برای حسن بصری ها، سقبان نوری ها، بایزید بسطامی ها، جنیدبغدادی ها، فضیل عیاض ها، ابراهیم ادهم ها، منصور حلاج ها به عمل آمده است مراجعه بفرمایید.

متأسفانه فرقه صوفی دین اسلام را که دین تحرک و خروش و جهاد است، در ذکر خفی و ذکر جلی و چله نشینی و خرقه پوشی و یاهو کشیدن، سیل گذاشتن و خانقاه سازی و ... که هیچ یک از اینها جز اسلام نیست، محصور کردند و با این ترفند اسلام مبارز و متحرک و ستیزگر با ظالمان

و استعمارگران را فلج و بی حرکت کردند و در مواردی مرز بین عرفان اسلامی که جایگاه بلندی دارد و تصوف را به هم زدند و خود را عارف قلمداد کردند.

و بالاخره زخمهای فراوانی از این فرقه در پیکر اسلام وجود دارد و یکی از آن ها این است که جباران و ستمگرانی مانند هارون الرشید و برخی از سلاطین صفویه برای اینها خائنه می ساختند و در شخصیت سازی برای آنها کوشیدند، آنوقت به دیدن آنها می آمدند و در برابر اینها خضوع می کردند و از اینها موعظه می شنیدند و اشک تمساح می ریختند و این قطبهای صوفی نیز چون همیشه دین را از سیاست جدا می دانند این سلاطین را اولوالامر می خواندند و می ستودند و این فرمانروایان ستمگر که در فرهنگ اسلام و اهل بیت (ع) جبارانی هستند که جهاد و مبارزه مسلمین با آنها لازم است با این ترفندها و عوام فریبی ها خود را در میان مردم مسلمان و متعهد قلمداد می کردند و با تکیه به این اقطاب به سلطنت و حکومت خود را مشروعیت و مقبولیت می بخشیدند.

به طور خلاصه یکی از گرفتاریهای جوامع اسلامی در طول تاریخ همین صوفیها بوده اند و علمای بزرگ اسلام مانند علامه حلی و مقدس اردبیلی و شیخ بهایی و مجلسی ها و صدرالمتألهین شیرازی و وحید بهبهانی و سید بحر العلوم و میرزای قمی و و آقا محمد علی کرمانشاهی (ره) با این فرقه مبارزه کردند و در راه قلع و قمع آنها گامهایی برداشته اند و در بیداری مسلمین برای شناختن آنها کوشیده اند.

ما فکر می کنیم امروز که الحمد لله چهره اسلام ناب در عرصه زندگی مسلمانان در نتیجه نهضت امام خمینی (ره) نمودار و حاکم گردیده است، دیگر جایی برای اینگونه فرقه ها باقی نمانده است.

-از امام صادق (علیه السلام) درباره ابوهاشم کوفی (بنیانگذار فرقه صوفیه) سوال شد. آن حضرت فرمود :

((او فردی فاسد العقیده بود. او کسی بود که مذهبی به نام تصوف وضع کرد و آن را، راه فراری برای عقیده ناپاک خود قرار داد.)) (حدیقه الشیعه، ص ۵۶۴)

2- امام (علیه السلام) درباره صوفیه فرمود: «ایشان دشمنان ما هستند، کسانی که به آنان تمایل پیدا کنند جزء ایشان خواهند بود و با آنان محشور میشوند. به همین زودیها گروهی که نسبت به ما اظهار محبت مینمایند، به ایشان تمایل و شباهت پیدا میکنند و خود را با القاب آنها ملقب میسازند و سخنان آنها را تأویل مینمایند. کسانی که متمایل به آنان شوند از ما نیستند و ما از ایشان بیزاریم، و آنان که سخنان ایشان را رد و انکار کنند مانند کسانی هستند که در رکاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) با کفار نبرد می کردند.» (ذرایع البیان، ج ۲، ص ۴۱)

3- امام هادی (علیه السلام) به ابوهاشم جعفری فرمود: ای ابوهاشم! زود باشد که زمانی فرا رسد که مردم خندان باشند و دل‌هایشان سیاه و تیره، سنت در میان آن‌ها بدعت به حساب آید و بدعت در میان آن‌ها سنت، مؤمن در میان آن‌ها خوار و بی‌مقدار باشد و فاسق عزیز و صاحب اعتبار، امیران آن‌ها نادان و ستمکار باشند، و عالمانشان راهی دربار ظالمان، توانگران آن‌ها توشه فقیران و درویشان را بدزدند، کوچکترهای آن‌ها بر بزرگان پیشی گیرند، هر نادانی نزد آن‌ها مرد آگاهی باشد، هر حلیت‌گری درویش باشد، مردم افراد نیک را از افراد فاسد العقیده تمیز ندهند، میش را از گرگان خونخوار تشخیص ندهند، علمای آن‌ها بر روی زمین بدترین خلق خدا هستند. زیرا میل به فلسفه و تصوف می‌کنند. به خدا قسم! آن‌ها از حق برگشته‌اند و میل به باطل پیدا کرده‌اند، در دوستی با مخالفان ما بسیار مبالغه کنند و در گمراه کردن شیعیان و دوستان ما تلاش فراوان کنند. پس اگر بر منصبی دست یابند از رشوه‌ها سیر نگردند... آگاه باشید که آن‌ها «راهزنان ایمان» هستند و دعوت کنندگان به کیش ملحدان. پس هر کس آن‌ها را دریابد باید از آن‌ها حذر کند و دین و ایمان خود را حفظ کند. ای ابوهاشم! این چیزی است که پدرم از پدرانش، از جعفر بن محمد صادق علیهم السلام برای من نقل کرده است... (حدیقه الشیعه، ص ۶۵۲).

4- امام صادق (علیه السلام) در برخورد حضوری با سران صوفیه ایشان را به اشتباه و انحراف خود متوجه کرده و نصیحت و ارشادشان میفرمود. نمونه بارز آن گفتگویی است که میان آن حضرت و سفیان ثوری در همین رابطه رخ داد و موجب شکست و سرافکندگی وی شده است.»

این احادیث از امام صادق برای کسانی بود که ادعای اعتقاد به امام دارند. اگر اعتقاد به شیعه بودن و مرجع تقلید هم دارید بد نیست این جملات را بخوانید:

- ملا محسن فیض کاشانی عارف وابسته در کتاب‌های وافى و کتاب بشاره الشیعه به مذهب صوفیه پرداخته و بدعت‌های آنها مانند غنا و سماع و حرکات خاصه و دعاوی گمراه کننده را افشا می‌کند.

- **حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای:** شرکت کردن در مجالس صوفیه و انجام اعمال و گفتن اذکار آنان و حضور در خانقاه آنها جایز نیست و کسانی که اوامر و نواهی قرآن کریم را قبول داشته و به امامت ائمه معتقدند چه بهتر است که اسم جداگانه را که لازم نیست بلکه مضر است کنار گذاشته و در جماعت عظیم ملت بزرگ و مسلمان خود منسلک باشد. (مسائل جدید از دیدگاه علما و مراجع تقلید - سید محسن محمودی)

- **حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی:** مجالست با فرقه‌های ضاله حرام است و شرکت در مجالس آنها حرام است توضیح اینکه مجالست در مجالس آنها ولو و در تحت عناوین اسلامی مثل قرائت قرآن و ختم انعام و غیره باشد حرام است و هر چیزی که تقویت آنها به حساب آید حرام است. (همان)

- **حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی:** تمامی فرقه‌های صوفیه دارای انحرافاتى هستند و شرکت در فعالیت‌های آنان و کمک به اهدافشان جایز نیست. تمام فرقه‌های صوفیه دارای انحرافاتى هستند و خوشبختانه بعد از انقلاب اسلامی بسیاری از مراکز آنان تعطیل شد. مسئولین محترم هم نباید اجازه تاسیس یا تعمیر خانقاه تحت هر اسم و عنوانی به آنها بدهند. (همان)

- **حضرت آیت الله العظمی سیستانی:** اجتناب از حضور در مجامع آنان و دور کردن مردم از آنها لازم است. (همان)

-حضرت آیت الله العظمی تبریزی رحمت الله علیه : هر مسلمانی که برخلاف آن چه علمای شیعه در رساله های علمیه فرمودند عمل کند باطل است و ترویج و اعانت و شرکت در مجالسی که برخلاف آنچه علمای شیعه فرمودند تشکیل شود مشروعیت ندارد .(همان)

-حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی رحمت الله علیه : معبد مسلمان مسجد است و رفتن به خانقاه اگر بر این باشد که گمان کند آنجا خصوصیت و شرافتی بر سایر امکنه دارد صحیح نیست بلکه اگر به این عنوان بروند که آنجا شرعا پایگاه ذکر و مدح و منقبت است حرام می باشد. لذا بر عموم مسلمانان است که برای امور عبادی، مذهبی و اعیاد موالید ائمه در مساجد اجتماع کنند که «انما یعمر مساجد الله من آمن بالله» و شما هم در مقابله با این حرکت طبق شرایط و مراحل امر به معروف و نهی از منکر عمل کنید .(همان)

-حضرت آیت الله العظمی بهجت: هر عنوانی که سبب تشکیل حزب و گروهی شود که مولد فرقه ای از ۷۲ فرقه شود باطل است و تاسیس و ترویج آن جایز نیست. تاسیس و ترویج اماکن و مجالس فرقه های صوفیه کاملاً جایز نیست و نهی از منکر و جلوگیری آنها با احراز شرایط امر به معروف و برهمگان واجب است .(همان)

-حضرت آیت الله العظمی نوری همدانی: شرکت در مجالس ذکر و دعای فرقه های صوفیه و کمک مادی و معنوی در ساخت و عمران اماکن آنها همچون خانقاه و حسینیه و نامهالی از این قبیل که ویژه عبادت این فرقه ساخته می شود جایز نیست .(همان)

-حضرت آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی - صفحه ۱۸۳ از تعلیقات جلد اول احقاق الحق: حقیقتاً مصیبت صوفیه بر علیه اسلام در نزد من از بزرگترین مصیبت است که ارکان اسلام بواسطه این مصیبت منهدم و بنیان اسلام از هم پاشیده و امصیبتا از این همه غفلت و سکوت مردم .

-علامه سید محمد حسین طباطبایی رحمت الله علیه : این گروه صوفیه طریقت را در مقابل شریعت قرار داده اند در حالی که طریقت هرگز نمی تواند در مقابل شریعت قرار گیرد .

انحرافات تصوف

: انحرافات تصوف به طور کلی شامل این موارد می شود:

ایجاد خانقاه و ترک مساجد

بطلان شریعت

(عقیده صلح کل (پلورالیسم دینی

حلول و تناسخ

(وحدت وجود (مصطلح در نزد صوفیه

عرفان های کاذب و دروغین

ادعای کشف و شهود

رقص های سماع و به دنبالش آواز و غناء و موسیقی

شطریات

دفاع از ابلیس و شیطان

حلیت محرمات

ترک ازدواج

جایگاه ولایت قطب

سرسپاری و دست بوسی و پابوسی قطب

سجده بر قطب

(غسل اسلام (کپی برداری از غسل تعمید مسیحیت

(تشرف (کپی برداری از تشرف در آئین میترا همان آئین مهر پرستی

تجسم صورت مرشد و یا قطب فرقه در عبادات

حلقه های ذکر و انحرافات آن

ریاضت های حرام و طولانی

تساهل و تسامح در اسلام و اسلام گزینشی

عُشریه

امامت نوعی و بالتبع مهدویت نوعی

آداب مریدی و مرادی

کرامت تراشی های دروغین

شخصیت سازی های کاذب و خلاف عقل

کهنات و پیشگویی های بی حساب و خلاف شرع

چله نشینی های غیراسلامی

متهم نمودن مرجع تقلید و علمای بزرگ به صوفیگری

باز داشتن مریدان خود از انجام تکالیف شرعی همانند منع از رفتن به زیارت خانه خدا

تلمس نمودن مریدان در برابر اوامر قطب و شیخ در امور خلاف شرع

(دزدی روایت (کپی برداری از کرامات ائمه اطهار علیهم السلام

و....

انگلیس و گسترش فرق

مستر همفر، جاسوس انگلیس در کشورهای اسلامی، در خاطرات خود برنامه دولت انگلستان را در مورد اسلام این گونه بیان می کند:

«گسترش همه جانبه خانقاه های دراویش، تکثیر و انتشار رساله ها و کتاب هایی که مردم عوام را به روی گرداندن از دنیا و مافیها و گوشه گیری سوق می دهد، مانند مثنوی مولوی و احیاء العلوم غزالی». خاطرات مستر همفر، ص ۶۵.

خرقه پوشی و خرقه دادن

یکی دیگر از بدعت های تصوف که ریشه در تعالیم غیر اسلامی دارد خرقه پوشی و خرقه دادن است.

خرقه در لغت به تکه ای از پارچه، پاره ی لباس، جامه ای که از تکه های گوناگون دوخته شده باشد [۱] و در اصطلاح به لباس رسمی صوفیان گفته می شود که از تکه های بی ارزش پارچه بصورت چهل تکه می دوخته اند. و به نام های مختلف از قبیل مرقعه، جبّه، لبّچه، فرجی، گپنک مصطلح بوده است و صفاتی از قبیل هزار میخی، هزار بخیه، نه تو، ده تو، صد تو به آن داده اند. [۲]

دیر زمانی از ظهور و شکل گیری تصوف در اسلام نمی گذشت که خرقه به عنوان نماد تصوف رخ نمود، و با گذشت زمان همراه با تغییراتی که در جهات مختلف تصوف بوجود می آمد، خرقه هم از قافله عقب نمانده و آداب و رسوم فراوانی را به خود اختصاص داد

سرانجام بر خلاف آنکه خرقه در روزگاری، تن پوشی ساده برای تظاهر به زهد و ریاضت بود، اندک اندک از سادگی خارج شد و جزء البسه رسمی خانقاه داران قرار گرفت و به جنس و رنگ و شکل و دوخت آن توجه فراوان شد و آداب، سنن، شرائط و احکامی برای آن وضع کردند که مانند ردای صدارت و جامه ی قضاوت به واجدان شرائط پوشانده می شد و آنها را در جرگه صوفیان خانقاهی از دیگران جدا می ساخت. و برای مقدس جلوه دادن آن ذوق صوفیانه مطالب فراوان بر آن بافت

برای نمونه نوشته اند: «نقل است که درویشی در وادی می رفت. شیری قصد او کرد. چون در درویش نگریست، بغرید و روی در خاک نهاد و برفت. درویش در جامه ی خود نگاه کرد، پاره

[ای از جامه ی شیخ رقی بر دوخته بود. دانست که شیر حرمت آن داشت.]۳

یا برای حسین بن منصور حلاج ساخته اند که قبل از به دار آویخته شدن به خادم خویش گفته بود:
« چون خاکستر من در دجله اندازند، آب قوّت گیرد، چنان که بغداد را بیم غرق باشد آن ساعت خرقه ی من به لب دجله بر، تا آب قرار گیرد. پس روز سوم خاکستر حسین را به آب دادند همچنان آواز "أنا الحق" می آمد و آب قوّت گرفت. خادم خرقه ی شیخ به لب دجله برد. آب باز [قرار خود شد و خاکستر خاموش گشت.]۴

یا نقل کرده اند که رابعه را در خواب دیدند و می گفت: «خداوند فرمان داد تا خرقه ی مرا به [عنوان زینت از عرش آویختند.]۵

و برای تقدیس بیشتر خرقه، آن را در هاله ای از راز و رمز پیچیدند، از جمله اینکه می گفتند هر پاره از این لباس به زبان حال سخنی دارد و به همین اعتبار در جای جای آن اسماء مقدسه ی الهی نظیر عزیز، ستار، لطیف، رحیم، صبور، شکور، کریم، مرشد، واحد، احد، فرد و صمد می نوشتند، چنانکه خرقه مولوی در موزه ی مخصوص مدفنش از سر شانه تا کمر با دعا و مربعاتی از اسماء مزین است.

رفته رفته، خرقه به نشان منصب و یا مقامی برای صاحبش مبدل گشت و پسوند هائی که بر لفظ خرقه افزوده شد از این مرتبه و منزلت حکایت داشت، که از جمله می توان به خرقه توبه، خرقه تشبه، خرقه تصوّف، خرقه تصرّف، خرقه خدمت، خرقه ندامت، خرقه ذکر، خرقه عبادت، خرقه سماع، خرقه ارادت، خرقه تبرک، خرقه صحبت، خرقه ارشاد، خرقه ولایت، خرقه خلافت و خرقه جاننشینی اشاره کرد.

خلاصه آنکه خرقه ی صوفی، اصل و نسب او محسوب شده و مقام خرقه گیرنده به نسبت عظمت خرقه دهنده مشخص می شود، به همین جهت صوفیان هر عصر برای گرفتن خرقه از مشایخ بزرگ زمان خود به خانقاه آنها رفته و در سلک مریدان آنان در می آمدند تا بتوانند کسب خرقه نمایند، غالباً در کتب شرح احوال صوفیان مانند "نفحات الانس" یا "تذکره الأولیاء" نسبت خرقه ی اولیاء صوفیه بیان شده است و حتی بعضی از بزرگان صوفیه برای بالابردن درجه ی خود، نسبت خرقه ی خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام حضرت خضر علیه السلام و ... رسانیده اند! مثلاً جامی در نفحات در مورد خرقه ی محی الدین عربی می نویسد: «نسبت خرقه ی وی در تصوّف به یک واسطه به شیخ محیی الدین عبد القادر گیلانی قدس الله تعالی سرّه می رسد، و نسبت دیگر وی در خرقه به حضرت خضر علیه السلام می رسد به یک واسطه. قال رضی لبستُ هذه الخرقه المعروفة من يد ابي الحسن علي بن عبد الله بن جامع ببستانه بالمقلى " الله عنه خارج الموصلي سنة إحدى وستمائه، و لبسها ابن جامع من يد الخضر، عليه السلام. و في الموضع

الَّذِي أَلْبَسَهُ إِيَّاهَا أَلْبَسَئِهَا ابْنُ جَامِعٍ وَ عَلَى تِلْكَ الصُّورَةُ مِنْ غَيْرِ زِيَادَةٍ وَ نَقْصَانٍ. " و نسبت دیگر وی صحبت أنا و الخضر علیه السلام " : به خضر علیه السلام می رسد بی واسطه. قال رضى الله عنه وتأدبتُ به و أخذتُ عنه فى وَصِيَّهِ أَوْصَانِيهَا شَفَاهَا التَّسْلِيمَ لمقامات الشيوخ و غير ذلك، و رأيتُ منه ثلثَةُ أَشْيَاءَ مِنْ خَرْقَةِ الْعَوَايدِ: رَأَيْتُهُ يَمْشِي عَلَى الْبَحْرِ وَ طَىَّ الْأَرْضَ وَ رَأَيْتُهُ يَصَلِّيُ فِي الْهَوَاءِ " [٦] و همان طور که مشاهده می شود محیی الدین ابن عربی ادعای اخذ خرقه از حضرت خضر علیه السلام دارد، که این نوع ادعاها در میان صوفیان برای تحکیم جایگاهشان، فراوان یافت می شود، برای مثال احمد بن سلیمان نقشبندی بر آن است که مقابل حجر الأسود، خرقه از دست خضر علیه السلام پوشیده است و خضر به او گفته است که آن را در مدینه از دست رسول اکرم صلی الله علیه [و آله و سلم پوشیده است]. [٧]

نتیجه آنکه؛ خرقه و خرقه پوشی که هیچگونه پیشینه ای در شرع مقدس و سیره معصومین علیهم السلام نداشت، بدعتی دیگر از اهل خانقاه است که برای موجه کردن آن از هیچ تلاشی، حتی !جعل حدیث هم کوتاهی نکردند

:پی نوشتها

فرهنگ عمید، ص ۵۲۷ - [1]

خرقه صوفیان، عباس و عیدی، ص ۶۰ - [2]

تذکره الأولیاء، ص ۵۰۰ - [3]

همان، ص ۵۹۴ - [4]

اسرار التوحید، ج ۲ / ۴۵۹ - [5]

نفحات الانس، ص ۵۴۶ - [6]

داوریهای متضاد، داوود الهامی، ص ۳۴ - [7]

مناظره امام صادق (ع) با صوفیان

سفیان ثوری بر امام صادق (ع) وارد شد، امام را دید لباسی سپید و بسیار لطیف پوشیده است. به عنوان اعتراض گفت: این لباس سزاوار تو نیست، تو نمی بایست خود را به زیورهای دنیا آلوده سازی. امام صادق (ع) فرمود: اسمع منی أقول لك فانه خير لك عاجلاً و آجلاً ان أنت متّ على السنّة و الحق و لم تمت على بدعة؛ خوب گوش کن که از برای دنیا و آخرت تو مفید است، اگر راستی اشتباه کرده ای و حقیقت دین اسلام را درباره این موضوع نمی دانی، سخن من برای تو بسیار سودمند خواهد بود، اما اگر منظورت ایجاد بدعت در اسلام است این سخنان به تو سودی . نخواهد داشت

ممکن است تو وضع ساده و فقیرانه رسول خدا(ص) و صحابه آن حضرت منظورت باشد اما رسول خدا در زمان و محیطی بود که فقر و سختی و تنگ دستی بر آن مستولی بود اما اگر در عصری وسائل زندگی فراهم شد سزاوارترین مردم برای بهره بردن از آن نعمت ها نیکان و صالحان اند نه فاسقان و بدکاران. ای سفیان؛ من در عین این که می بینی از نعمت های الهی استفاده می کنم از زمانی که به حد بلوغ رسیده ام شب و روز بر من نمی گذرد مگر آن که مراقب هستم که اگر حقی در مالم پیدا شود فوراً آن را به موردش برسانم. سفیان نتوانست پاسخ منطقی امام(ع) را بدهد، بعداً گروهی به اتفاق آمدند و گفتند: رفیق ما نتوانست خوب دلائل خودش را ذکر کند اکنون ما آمده ایم با دلائل روشن خود تو را محکوم سازیم

امام(ع) فرمود: دلیل هایتان را بیان کنید. گفتند: خدا در قرآن یک جا گروهی از صحابه را این طور ستایش می کند: لا یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون (۸)؛ در عین این که خودشان در تنگدستی و زحمت هستند، دیگران را برخویش مقدم می دارند، کسانی که بخل بورزند آن ها رستگارانند. و در جایی دیگر می فرماید: و یطمعون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیمأ و اسیراً آن ها در عین این که به غذا احتیاج و علاقه دارند آن را به فقیر و یتیم و اسیر می خوراند، امام(ع) فرمود: آیا شما که به قرآن استدلال می کنید محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ قرآن را تمیز می دهید یا تمیز نمی دهید؟ هر کس از این امت که گمراه شد از همین راه گم شد که بدون این که اطلاع صحیحی از قرآن داشته باشد به آن تمسک کرد؛ احادیث پیغمبر هم مثل آیات قرآن است اطلاع و شناسائی کامل لازم دارد

اما آیاتی که از قرآن خواندید، این آیات بر حرمت استفاده از نعمت های الهی دلالت ندارد. این آیات مربوط به گذشت و بخشش و ایثار است. خداوند به آن ها امر نکرده بود که باید چنین کنند. و البته نهی هم نکرده بود که نکنند

پس این آیات با مدعای شما تطبیق نمی کند، زیرا شما مردم را منع و ملامت می نمائید از این که از مال خودشان استفاده کنند. آن ها آن روز بذل و بخشش کردند ولی بعد در این زمینه دستور جامعی از طرف خداوند رسید، حدود این کار را معین کرد ما باید تابع این دستور باشیم نه آن عمل. خداوند برای اصلاح حال مؤمنین و به واسطه رحمت خاص خویش نهی کرد که شخص خود و عائله خود را در مضیقه بگذارد و آن چه در کف دارد به دیگران ببخشد زیرا در میان عائله شخص ضعیفان و خردسالان و پیران فرتوت پیدا می شوند که طاقت کار ندارد. اگر بنا شود که من گرده نانی که در اختیار دارم انفاق کنم، عائله من که عهده دار آن ها می باشم تلف خواهند شد، و لهذا رسول اکرم(ص) فرمود

کسی که چند دانه خرما یا چند قرص نان و یا چند دینار دارد، در درجه اول بر پدر و مادر خود

باید اتفاق کند، در درجه دوم خودش و زن و فرزندش و در درجه سوم خویشاوندان و برادران مؤمنش و در درجه چهارم خیرات و مبرات این چهارمی بعد از همه آن هاست. رسول خدا وقتی شنید مردی از انصار مرده و کودکان صغیری از او باقی مانده و او دارائی مختصر خود را در راه خدا داده فرمود: اگر قبلاً به من اطلاع داده بودید نمی گذاشتم او را در قبرستان مسلمین دفن کنند، او کودکانی باقی می گذارد که دستشان پیش مردم دراز باشد

پدرم امام باقر(ع) برای من نقل کرد که رسول خدا(ص) فرموده است که همیشه در اتفاقات خود از عائله خود شروع کنید به ترتیب نزدیکی، که هر که نزدیک تر است مقدم تر است علاوه بر همه این ها در نصّ قرآن کریم از روش شما نهی شده است. آن جا که می فرماید: والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و کان بین ذلک قوما (۹) متقین کسانی هستند که در مقام انفاق و بخشش نه تندروی می کنند و نه کندروی و راه اعتدال را پیش می گیرند

قرآن نمی گوید انسان هر چه دارد به دیگران ببخشد و خودش تهی دست بماند و آن گاه دست به دعا بردارد که خدایا به من روزی بده. خداوند این چنین دعائی را هرگز مستجاب نمی کند زیرا: پیغمبر اکرم(ص) فرمود: خداوند دعای چند دسته را مستجاب نمی کند

کسی که از خداوند بدی پدر و مادر خود را بخواهد ۱.

کسی که مالش را به قرض داده و از طرف، شاهد و گواه و سندی نگرفته و او مالش را خورده ۲. و حالا دست به دعا برداشته و از خداوند می خواهد، البته دعای او مستجاب نمی شود زیرا او بدست خودش راه چاره را از بین برده و مال خویش را بدون سند و گواه به او داده است

کسی که از خدا دفع شرّ زن خود را بخواهد زیرا چاره این کار بدست اوست که اگر واقعاً ۳. ناراحت است طلاق دهد

کسی که در خانه نشسته و از خدا روزی می خواهد ۴.

کسی که خدا به او مال و ثروت داده و او با بذل و بخشش های زیاد آن ها را از بین برده و بعد ۵. دعا می کند که خدایا به من روزی بده، خدا در جواب می گوید مگر من به تو روزی فراوان ندادم چرا میانه روی نکردی؟

و کسی که درباره قطع رحم رعا کند ۶.

خداوند در قرآن مخصوصاً به پیامبر خویش(ص) طرز بخشش را آموخت؛ زیرا داستانی واقع شد که مبلغی طلا پیش پیامبر بود و او می خواست آن ها را به مصرف فقرا برساند و میل نداشت حتی یک شب آن پول در خانه اش بماند، لهذا در یک روز طلاها را به این و آن داد و بامداد دیگر سائلی پیدا شد و با اصرار از پیامبر کمک خواست و پیامبر هم چیزی در دست نداشت که به سائل بدهد، از این رو خیلی ناراحت شد، این جا بود که آیه قرآن نازل شد و دستور کار را داد، آیه

آمد که: لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك ولا تبسطها كل البسط فتقعد ملوماً محسوراً (۱۰) نه دست های خود را به گردن خود ببند و نه تمام گشاده داشته باش که بعد تهی دست بمانی و مورد . ملامت فقراء واقع شوی

هیچ می دانید که در صدر اسلام آن وقت که عده مسلمانان کم بود قانون جهاد این بود که یک نفر مسلمان در برابر ده نفر کافر ایستادگی کند و اگر ایستادگی نمی کرد گناه محسوب می شد ولی بعد که امکانات بیشتری پیدا شد خداوند به لطف و رحمت خود تخفیف بزرگی داد و این قانون را به این نحو تغییر داد که هر فرد مسلمان موظف است که فقط در برابر دو کافر ایستادگی . کند نه بیشتر

از شما مطلبی راجع به قانون قضاء و محاکم قضائی اسلامی سؤال می کنم فرض کنید یکی از شما در محکمه هست و موضوع نفقه زن او در بین است قاضی حکم می کند که نفقه زنت را باید بدهی در این جا چه می کند؟ آیا عذر می آورد که بنده زاهد هستم و از متاع دنیا اعراض کرده ام؟ آیا این عذر موجه است؟

مطلب دیگر، مواردی هست که مسلمان در آن موارد یک سلسله انفاق هایی واجب یا غیر واجب انجام می دهد، مثلاً زکات یا کفاره می دهد، حال اگر فرض کنیم معنای زهد اعراض از زندگی و مایحتاج است و فرض کنیم همه مردم مطابق دل خواه شما (زاهد) شدند و از زندگی و مایحتاج آن رو گردانند، پس تکلیف کفارات و صدقات واجب چه می شود؟ تکلیف زکات های واجب چه می شود؟

مگر نه این است که این صدقات فرض شده که تهی دستان زندگی بهتری پیدا کنند، این خود می رساند که هدف دین و مقصود از این مقررات رسیدن به مواهب زندگی و بهره مند شدن از آن است، و اگر مقصود و هدف دین فقیر بودن بود و حد اعلا تربیت دینی این بود که بشر از متاع این جهان اعراض کند و در فقر و مسکنت و بیچارگی زندگی کند، پس فقرا به آن هدف عالی رسیده اند و نمی بایست به آن ها چیزی داد که آن ها از حال سعادت مندانه خود خارج شوند و آن ها هم چون غرق در سعادت می باشند نباید بپذیرند و... راهی که می روید و مردم را هم به آن می خوانید ناشی از جهالت به قرآن و اطلاع نداشتن از قرآن و از سنت و احادیث پیامبر است... ولی شما احادیث معتبر پیامبر را اگر با روشنان درست در نمی آید رد می کنید و این هم نادانی . دیگری است

کلمه عرفان از معرفت است، معرفت یعنی شناسائی خدا و کوشش در عبودیت. عارف به حق در اداء وظیفه بندگی، طریق سفیران حق را خواهد پیمود، در این عرفان، کشکول و تبرزین، پوست و خرقة و خانقاه، ریاضت نامشروع و چله نشینی، صورت پرستی و شاهد بازی، وجد و رقص و

موسیقی، فرار از قرآن و غزل خوانی، حزب بازی و دسته بندی و همه به باد سخریه گرفته می شود جواب مرا راجع به قصه سلیمان بن داود بدهید که از خداوند مُلکی را مسألت کرد که برای کسی بالاتر از آن میسر نباشد و خداوند هم چنان مُلکی به او داد البته سلیمان جز حق نمی خواست، نه خداوند در قرآن و نه هیچ فرد مؤمن این را بر سلیمان عیب نگرفت که چرا چنین ملکی را در دنیا خواسته هم چنین است داستان داود پیغمبر که قبل از سلیمان بود و هم چنین داستان حضرت یوسف (ع).

)

(مقاله از سید مهدی دریاباری)

منبع: <http://www.mohakeme.com/news-1140.html>

فرقه دراویش گنابادی

یکی از فرق دراویش، فرقه گنابادی می باشند.

۲۰۰ سال قبل در زمان شیخ انصاری شخصی از گناباد بنام سلطان محمود گنابادی در نجف درس می خواند سپس به تهران رفت و پزشکی خواند و بعد به اصفهان نزد معصومعلیشاه دکنی درویش رفت و نزد او قدری درس خوانده سپس به گناباد مراجعه نمود و حوزه علمیه را تصرف کرد و تبدیل به بیمارستان نمود! و بیماران را بشرط صوفی شدن درمان می کرد!

پسرش بنام رضا علی شاه راه او را ادامه داده قطب دراویش شد و بعد از او پسرش بنام شریعت قطب شد که بعد از انقلاب بجرم همکاری با ساواک دستگیر و محاکمه شد و بعد از او پسرش بنام تابنده قطب دراویش گنابادی است

ماجرای حسینیہ شریعت قم در سال ۸۴ هم به همین قطب و فرقه برمی گردد.

داستانی عجیب درباره موسس فرقه گنابادی

در زمان شیخ انصاری در نجف، یکنفر از روحانیونی که مدتی غیبگوئی می کرد و بزرگان برای رفع مشکلشان به او مراجعه می کردند، بعد از مدتی دست از غیبگوئی برداشت و منزوی شد. او در بیان علت انزوای خود گفت: در گرمای نجف، شبها بربالای بام رفته و اذکار خاصی را می گفتم. شبی پیرمرد ریش سفیدی در مقابل من ظاهر شد و خود را نماینده خدا معرفی کرد و مرا به اطاعت خود فراخواند. او قسمتی از اسرار گذشته مرا گفت سپس چیزهائی بمن یاد داد که بوسیله آنها من قدرت تصرف بر موجودات را پیدا کردم. چند شب به همین منوال گذشت تا اینکه شبی بمن گفت نزد فلان عالم برو و قسمتی از اسرارش را به او بگو. من چنین کردم و کم کم مشهور شدم بطوری بعضی بزرگان برای حل مشکلات بمن مراجعه و من یکشب مهلت می خاستم سپس با کمک آن پیرمرد آن مشکل را حل می کردم. این گذشت تا اینکه شبی به من چاقویی داد

و گفت خدا دستور داده کودک همسایه را که تازه متولد شده بکشی زیرا زنازاده است و در آینده دشمن اهل بیت و شیعیان می شود. من هم کمکت می کنم! من قبول کردم و او غایب شد. اما بارفتن او بخود آمدم و گفتم براساس چه حکم دینی به این مرد اعتماد می کنی؟ و اگر در قیامت از تو دلیل کشتن این کودک را بخواهند چه جوابی داری بدهی؟ لذا منصرف شدم و به اهل بیت ع متوسل گردیم. تا اینکه نزدیک صبح پیر مرد آمد و باتندی گفت چرا کار را انجام ندادی؟ من از او دلیل شرعی خواستم. او با عصبانیت گفت: خاک بر سرت! من شیطان هستم. می خواستم تو را به مقاماتی برسانم ولی تولیقت نداشتم. من باید نزد ملاسلطان می روم.

اتفاقا در همان ایام ملاسلطان گنابادی (موسس فرقه گنابادی) در نجف شروع به غیگوئی کرد و وقتی از نجف به گناباد برگشت فرقه ضاله در اویش گنابادی را پایه گذاری نمود! که تاکنون نسل او راه انحرافی اجداد خود را ادامه می دهند. {روحانیان-ص ۵۹}

صوفی گنابادی

از جمله اشکالاتی که به طور کلی بر این فرقه وارد است مواردی است که در ذیل به صورت فهرست وار اشاره می گردد:

- ۱- اباحه گری: ملاسلطان گنابادی موسس گنابادیه میگوید: اصل و حقیقت روح نماز همین ذکر قلبی است که ما داریم و من خودم که در خانه هستم نماز نمیخوانم و مسجد هم که میایم برای عوام است. (مقامات العرفاء صفحه ۱۵۲)
- ۲- بدعت در دین: مساله عشریه که این آقایان اعلام کرده اند و آنرا جایگزین حکم صریح قران در مورد زکات و خمس میدانند. ملاسلطان گنابادی در کتاب نابغه علم و عرفان چاپ تابان ۱۳۳۳ صفحه ۲۰۴ میگوید: یک عشر از ارباح مکاسب و زراعات داده شود مغنی زکوه زکوی و از خمس خواهد بود.

چه کسی به ایشان اجازه داده حکم صریح قران را نقض کند و حکمی جدید اختراع نماید.

- ۳- غسل اسلام: این غسل علاوه بر اینکه بدعت است توهینی به سایر امت اسلامی است که آنها را مسلمین نمیدانند. سلطان حسین تابنده در رساله رفع شبهات خود صفحه ۲۱ میگوید: مراد از اسلام در این مورد تسلیم امر الهی شدن است که چون شخص تصمیم و عزم دارد خود را نسبت به شریعت مقدس تسلیم و مطیع محض نماید به این نیت غسلی انجام میدهد و اشکالی ندارد.

این یک بدعت آشکار و اهانت به سایر مذاهب اسلامی است چون معنی این کلام اینست که بقیه تسلیم امر خدا نشده اند و حالا باید مسلمان شوند. تازه در کجای آیات و روایات همچین حکمی است. این از غسل تعمید مسیحیت اخذ شده است.

۴- تجسم صورت مرشد در عبادت

ملاعلی گنابادی در صالحیه می گوید: مقلد ناچار است که در وقت عمل، مطاع (مرشد) را در نظر آورد.

(صالحیه، چاپ دوم، ص ۳۳۴) و (همان، در چاپ حقیقت، ص ۵۹۸)

ظلم به امام زمان (عج)

هیچ طایفه ای از صوفیه مثل گنابادیها مقام قطب را اینقدر بالا نبرده اند. ادعاهای ملا سلطان گنابادی بسیار در این زمینه عجیب است.:

در مجمع السعادات پس از کلی تعریف در مقام قطب میگوید: در بیان اینکه هر کس بشناسد امام خود را حاجت به انتظار ظهور حضرت قائم او را نخواهد بود بوجهی نه در عالم صغیر نه در عالم کبیر (فصل ۸ باب ۴ ص ۲۶۹)

در سعادتنامه به طالب حضور در وقت تشرف دستور شرک میدهد و میگوید: چون وارد حضور گردد در کمال عجز و فروتنی که شیوه نیازمندانست صورت بر خاک مذلت گذارد و به شکرانه این نعمت سجده به جای آورد ص ۱۶۳

در بشاره المومنین ص ۱۹۱ میگوید: اتصال میانه بایع و مشتری حاصل شود که صورتی از رسول یا امام یا شیخ مجاز از طریق باطن به دل بایع شود و همان است قائم آل محمد؟

ادعای خدایی؟

اگر درست و با دقت در آثار بسیاری از اقطاب صوفی معاصر دقت کنید به خوبی متوجه خواهید شد که اهل تصوف چه مقامی برای خود قائلند. اقطاب ایشان علاوه بر ادعاهای بزرگ نظرات کفر آمیز برخی از نزدیکان خود را در آثار خود برای بزرگ نمودن خود آورده اند. به مطلب زیر از کتاب خورشید تابنده ص ۷۸۴ دقت کنید:

در این کتاب آمده که همت علی یا همان شریعت قمی در وقت بیماری در بستر مرگ رو به سلطان حسین تابنده کرده میگوید: اجازه بدهید از دنیا بروم!

صوفی.مذهب.بی حدی

ملا علی گنابادی معروف به نور علیشاه میگوید: صوفی موحد است. موحد غیر محدود است. مذهب در حد است و او روجه بی حدیست (صالحیه حقیقت ۲۳۳ ص ۳۰۶)
سپس در حقیقت ۲۴۳ ص ۳۱۱ میگوید: ابن الوقت و موحد و لامذهب و قلندر به یک معناست.

منبع: <http://www.shia-leaders.com/?p=11506>

نفاق دراویش

درباره دراویش باید آگاهی داشته باشید. یکی از صفات سران دراویش نفاق است. یعنی آنها به من روحانی یا به شما مومن که می رسند از قرآن و نهج البلاغه و اهل بیت و نماز می گویند ولی وقتی افرادی به لایه های درونی آنها نفوذ کرده اند دیده اند که اینها اعتقادات عجیبی دارند. حسن بصری یا ذوالنون مصری را از ائمه بالاتر می دانند. ابن عربی از روسای دراویش خود را از پیامبر بالاتر می داند. اشعار مولانا و حافظ را از قرآن بالاتر می دانند. لذا اینها دروغگو و دورو هستند و راستش را بمان نمی گویند چون اگر بگویند کسی طرف آنها نمی رود.

نا آشنا به معرفت

به دنبال پیامبران و امامان که نقطه تلاقی بین انسان و خدا هستند عده ای بنام میانجی تحت عنوان قطب، مرشد، پیر، پیشوا و نظیر اینها که تقریباً در نقطه مقابل عرفان واقعی و آموزهای دینی قرار گرفته اند. هر کدام بساطی پهن کرده اند. که اینجا استاد به معنای میانجی یا رابطه یا واسطه نیست بلکه ارباب و مالک است و شاگرد تبدیل به یک مرید وابسته و بنده می شود استا کوچک است چون کنار نمی رود کسی است که تنها به نقش میانجی گری راضی نمی شود بلکه عاقبت خود را به الوهیت مشتبه میسازد. در آداب مرید و مرادی، مرید را بنده و مراد را خدا نموده اند به این معنا که استاد میانجیگر کم کم تبدیل به استاد مطلق می شود که کسی جز خدا نیست. در این احوال طالب به دنبال شیطانی مجسم به راه افتاده است تا از نور پاکی و صداقت و طهارت خود به تاریکی و بردگی فراعنه رود، صمد پرستی را فدای صنم پرستی کند. اینجاست که ایمان فروخته ای موجب حراج ایمان و ایقان دیگران می شود خود گمراه شده و هم گمراه می کند.

بقول حکیم ملا صدرا «کسانی که درین زمانه، خویشان را به مقام مرشدیت و خلافت منصوب نموده اند، حمقهائی نا آشنا به روشهای معرفت و رستگاری و استکمال نفس و مستقیم داشتن آنند.»

تصوف از تشیع جدا است

تصوف از تشیع کاملاً جدا و بیگانه است زیرا اصول و قواعد تصوف با تشیع در تضاد آشکار می باشد. مطالعات و تحقیقات در احوال و تراجم و مشایخ صوفیه روشن می نماید که اقطاب و مشایخ اولیه و سرسلسله های بزرگ آنها همگی از اهل سنت بوده اند و تاریخ به ما می گوید که تا قبل از روی کار آمدن دولت صفویه هیچ قطب صوفی را نمی توان پیدا کرد که شیعه و پیرو اهل بیت بوده باشد (عرفان و تصوف، داود الهامی، ص ۳۱۶).

دراویش نعمت الهی، پهلوی، قاجار

یکی از نکات جالب فرقه نعمت الهی در ایران مساله هماهنگی و همکاری با دربار پادشاهان قاجار و پهلوی است.

پس از قتل قائم مقام فراهانی مزدور استعمار و درویش نعمت الهی میرزای آقاسی به صدر اعظمی ایران رسید. مواردی از نکات تاریخی و تلاشهای وی برای کمک و رشد این فرقه در کتب مختلف و معتبر تاریخی آمده است که به برخی از آنها اشاره می شود:

پس از آنکه محمد شاه به تخت شاهی نشست حاج میرزا آقاسی تابلو استعمار و معلم محمد شاه، صدر اعظم گردید و میرزا نصرالله اردبیلی که یکی از مشایخ سلسله بودفیه مقام صدر الممالکی رسید (تاریخ سلسله های نعمت الهیه در ایران ص ۲۰۰)

در این مسیر حتی به قطب فرقه نعمت الهی یعنی رحمت علیشاه نایب الصدري و حکومت فارس می رسد

پس از به قدرت رسین حاج میرزای آقاسی و انتصاب میرزا نصرالله اردبیلی به منصب صدر الممالکی، در سال ۱۲۵۱ قمری، بنا به پیشنهاد صدر الممالك محمدشاه وظائف فارس را به رحمت علیشاه وا گذاشت و وی را به لقب و منصب نایب الصدري مفتخر گردانید (سیری در تصوف و عرفان ایران ص ۱۰۴)

حتی قطب بعدی مست علیشاه یا همان زین العابدین شیروانی از این مرحمت ها بی نصیب نشد

در صفحه ۱۰۴ همین کتاب آمده است:

محمدشاه به ملاحظه میرزای آقاسی حاج زین العابدین شیروانی را مورد لطف و محبت قرار داد و برای وی در شیراز خانقاهی دائر نمود و دهی خارج از شیراز به وی هدیه کرد که سالیانه مبلغ هزار تومان عایدی داشت و مستعلیشاه در آخر همر در کمال رفاه و اسایش بزیست

محمد شاه خرافاتی آنقدر تحت تاثیر اینها قرار داشت که **اوزن فنلاندی در سفرنامه خود می نویسد:**

ایرانی که از مدتها پیش رو به ترقی می رفت اکنون به حداکثر سرعت به قهقرا میرود، محمد شاه قاجار به موهومات معتقد است و گوین شخصی بنام شاه نعمت الله مدت سلطنت هشت پادشاه را پیشگویی کرده محمد شاه هشتمین آنها می باشد و چنان پیشگویی شده شاه روز وساعت و دقیقه را حساب می کند، این شخص گفته است که وی یازده سال سلطنت خواهد کرد بنابر این شاه به این عقیده باقی است و پول و طلا به درویش می دهد که در حقش دعا کنند (سفرنامه اوزن فنلاندی ترجمه فارسی چاپ تهران ص ۱۲۳)

این وقایع درست بعد از مرگ قائم مقام فراهانی و امیر کبیر دو وزیر با کفایت ایرانی روی می دهد.

نکته جالب تر این است که باز در دولت پهلوی جنایتکار معروف تاریخ عبدالحسین تیمور تاش که درویش نعمت اللهی گنابادی بود وزیر دربار می شود.

از آن مهتر قطب فرقه گنابادی سلطانحسین تابنده در تایید و حمایت رژیم پهلوی تلاشهای زیادی نمود و حتی شاه دو بار به بیدخت رفت و شبی را نیز در خانه این قطب گنابادی بیتوته کرد.

نظر عده ای دیگر از فقهای عظام شیعه راجع به صوفی و دراویش

• علامه بحر العلوم: عده‌ای از مردم از احادیث آل محمد (ص) دوری کرده اند و سراب را آب پنداشته اند و ادعاهای عجیب و غریب دارند و در ذات و صفات گفتگو می کنند و خود را اهل وصال و دل و حال و بی نیاز از اعمال می شمردند و دلهای ضعفا و جُهال را مضطرب و مشوش می کنند و خود را اهل باطن می دانند ولی اهل بدعت و پیرو هوای نفس می باشند و مدعی فقر و فنا شده اند، آنها درویشانند که ضررشان بر بندگان ناتوان از همه کس بیشتر است. (مستدرک ص ۳۸۷)

• محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق) در کتاب اعتقادات راجع به صوفیه و علائم حلاجیه می نویسد: آنان ادعا می کنند که خدا در اثر عبادت در ایشان تجلی کرده و خود را ملتزم می دانند به ترک نماز و سایر واجبات و ادعای اسم اعظم دارند و می گویند حق تعالی برای ما مجسم می شود و دوست ما چون خالص شود و مذهب ما را بداند از انبیای الهی افضل است و ادعا علم کیمیا می کنند و حال آنکه نمی دانند مگر حیل و دغل و گول زدن مسلمین. خدایا ما را از ایشان قرار مده و تمام ایشان را لعن کن.

• شیخ مفید: حزب صوفیان صاحب قول اباحه و قول حلول می باشند و حلاج را با شیعه اختصاص نیست و ایشان قومی از زندیقان و محلدانند که نزد هر فرقه تظاهر می کنند به دین همان فرقه. (کتاب شرح عقاید صدوق)

• علامه حلی در رساله سعدیه می نویسد: مذهب صوفیه مذهب پستی است زیرا خدا را در مادیات آورده اند و در کتاب نهج الحق: مذهب صوفیه از سنیان است و زندقه است و شیعه چنین مذهبی ندارد. تعالی ... ذلک علّواً کبیراً. خدا را حمد می کنیم که ما را هدایت کرد به پیروی اهل بیت (ع) در عقاید خود، نه پیروی اهل فکرهای باطل. چگونه ایشان (صوفیه) تبرک می جویند به

قبور مشایخ خود با آنکه گاهی به حلول و گاهی به اتحاد معتقد می شوند و عبادت ایشان رقص و کف زدن است.

• شهید ثانی در رساله‌ی علم درایه می نویسد: ضرر صوفیه در وضع و جعل حدیث دروغ از هر کس بزرگتر و بیشتر است. علامه خویی مفسر نهج البلاغه نوشته است عجیب است از صوفیه ذهبیه که برای رواج باطل خود شهید (ثانی) را از خود شمرده اند: خاک تیره کجا و عالم پاک زبده‌ی ابرار کجا و فرقه‌ی اشرار!

• سید نعمت‌ا... جزایری در انوارالنعمائیه بعد از نقل عقاید فاسد و اعمال باطل صوفیه فرموده است: این مذهب برای چند چیز اختراع شده است:

اول آنکه خلفای بنی امیه و بنی عباس میل داشتند مردمی را به نام زهد و عبادت و غیب‌گویی بتراشند تا بتوانند با ائمه طاهرین معارضه کنند و علم و زهد و کمالات اهل بیت را در نظر مردم کوچک جلوه دهند؛ آنان کسی را که به این جنایت اقدام کند جز همین فرقه‌ی ضاله نیافتند و از این جهت است که سلاطین ستمکار به آنها میل می کنند و برایشان بقعه و خانقاه می سازند و مالها به ایشان می دهند.

دوم آنکه این مسلک آسان است ولی راه دانش مشکل است زیرا هر عوامی می تواند چهل روزی در گوشه‌ی تاریکی چله بنشیند و بسا شیاطین جن، خود را به او نشان دهند پس بیرون آید و رئیس بشود بدون آنکه پنجاه سال درس بخواند!

سوم اینکه بوسیله این مذهب (صوفیه) می تواند خود را به مال و مقام برساند و همه چیزی را برای خود مباح بداند!

• ملاصدرای شیرازی در کتاب کسرالاصنام خود که رد بر صوفیه است می نویسد: دوری کردن

از صوفیه واجب است زیرا شرّ آنها اعظم از شیاطین است و شیاطین بواسطه ایشان دین را می ربایند. دوری کن ای مسکین از محفل این جُهال منافق که مفلس اند در عقل و دین.

• ملا محسن فیض کاشانی در کتاب بشارات می نویسد: با اینکه صوفیه ادعاهای بزرگ دارند حتی عوام ایشان که قابل گفتن نیست ای کاش به دعوی قناعت می کردند و بدعت ها در دین نمی آوردند مانند بلند کردن صدا به ذکر و اظهار وجد و آواز و اشعار ضمن اذکار و کف زدن و رقص و بالا و پایین پریدن، حتی یک نفر در شدت شوق و خیال صورت خوشگلی و رقصیدن دیوانه وار بر زمین می افتد و دست راست بر این گذارد و به چپ سیلی بر آن زند و دماغ دیگری را به کتف خود بشکند و آب دهان بر صورت آن افکند و با تف او تبرک جویند و با پسری دست به گردن و ماچ و بوسه کند و یکی از ایشان ادعای غیب کند و کرامتی که هیچ پیغمبر ادعا نکرده ادعا کند. با اینکه جاهل است به احکام شرع، و با وجود این بر سر او ازدحام کنند و چشم و گوش بر او فرا دهند و گاهی خود را بر قدم او افکنند و نزد او سجده کنند و دست و پای او را ببوسند. لیعمل أوزارهم کامله یوم القیامه ...

• شهید اول محمد بن مکی رئیس الفقهاء و المجتهدین در یکی از مجامع خود، چنانچه در فوائدالرضویه نقل کرده می نویسد: توجه صوفیه به کثرت خوراک و شکم پروری به جایی رسیده که نقش انگشت بعضی از ایشان «أُكلها دائم» و دیگری «لاتبقى و لاتذر» است و تفسیر کرده اند «الشجره الملعونه فی القرآن» را به خلال بعد از طعام و «الآخسرین اعمالاً» را به کسی که نان ترید کند و دیگری بخورد! و بعضی دیگر تفسیر کرده اند به آن کس که در ایام خربزه کارد نداشته باشد! و بعضی از ایشان می گویند عیش، میان دوخاء است: خوان (سفره ی غذا) و خلال. آنها طشت و ابریق را قبل از طعام مبشر و بشیر و بعد از طعام منکر و ن(این کلمه سانسور شده است) گویند!

• علامه نوری صاحب مستدرک الوسائل: صوفیه در ریاضات و تهذیب نفس متوسل شده اند به بدعت ها و کارهای حرام و دست از پیروی شرع برداشته اند. از این جهت از اصل شرع و دین

جدا شده اند و جهت دیگری که از دین دور افتاده اند ادعای محال و بلند پروازی هاست که پیغمبران ادعا نکرده اند و چیزهایی که لایق مقام قدس حضرت پروردگار نیست قائل شده اند که واجب است خدا را از آن منزّه دانست.

• محقق قمی صاحب قوانین در کتاب جامع الشتات می نویسد: ذکر و فکر تمام صوفیه باطل است و صورت مرشد را حاضر کردن در حال عبادت شرک محض و کفر است.

• علامه جلیل آخوند محمد طاهر قمی از اساتید علامه مجلسی در کتاب تحفه الاخیار که در رد صوفیه است تمام فرق صوفیه را کافر دانسته و با دلیل و نقل کلمات خود آنها ثابت کرده و بسیاری از عقاید فاسد آنها را نقل کرده و نوشته است: شک نیست که ایشان بی دین و زندقه می باشند و هر که ایشان را کافر نداند بدون شک کافر یا بی اطلاع است.

• عالم ربانی حاج شیخ علی اکبر نهاوندی در کتاب عبقری جلد اول بعد از آنکه احادیث معتبری در بطلان صوفیه نقل کرده می نویسد: ای عزیز، به فکر صحیح تامل کن و بین این گروه که پیوسته معارض ائمه تو بودند و به تزویر بندگان خدا را از جاده هدایت ربوده اند اگر به طریقه ایشان سالک شوی دانی که گناه تو بر دیگری ننویسند و بسا باشد که گول آن می خوری که بعضی از کوتاه فکران شیعه نام اینها را به خوبی یاد کرده اند یا آنکه برای ایشان کرامت ذکر کرده اند یا بعضی را شیعه دانسته اند گول مخور زیرا اکثر بلاد شیعه در زمان سابق سنی بوده و بعد از آنکه شیعه شدند به عادت سابق نام و ذکر صوفیان در کتب و زبان ایشان باقی ماند.

• مقدس اردبیلی در جلد دوم کتاب شریف حدیقه الشیعه، فضایح صوفیه را آشکار نموده و بطلان تمام فرق و زندقه و بی دینی صوفیه را برملا کرده است.

چون صوفیه دیدند مقدس اردبیلی مرد معتبر و معروفی است و نمی شود او را «هو» کرد و اهل غرض خواند یا عیبی برای او ذکر کرد گفتند کتاب حدیقه الشیعه از او نیست و انکار مسلمات

کردند. در حالی که شخصیت‌های معتبری چون محدث خیر حاج شیخ عباس قمی در کتاب فوائدالرضویه، محدث بزرگ حاج میرزا حسین نوری در مستدرک، علامه ممقانی در کتاب تنقیح المقال، علامه شیخ حرّ عاملی در کتاب امل الامل، شیخ یوسف بحرانی در کتاب لؤلؤء، علامه ملا محمد طاهر قمی در ملاذالاخیار و علامه میرزا حبیب‌ا... خویی در جلد ششم شرح نهج البلاغه، علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه جلد ششم و چندین عالم بزرگ دیگر بر انتساب کتاب حدیقه الشیعه به مقدس اردبیلی صحه گذاشته و تایید کرده اند.

• مرحوم محدث نوری و محدث قمی نقل کرده اند که صوفیه زشتی و مفسد خود را در کتاب حدیقه دیدند و عظمت و شأن مولف آن را نزد تمام مردم مشاهده کردند و نتوانستند بر او طعنی بزنند ناچار شدند نسبت کتاب را به آن جناب انکار کنند همچنان که کفار هم می‌گفتند قرآن از محمد(ص) نیست یا مانند سَنّیان که دیدند حدیث غدیر یا سوزاندن درب منزل حضرت زهرا(س) و قصه کربلا بر ضرر آنهاست تمام را انکار کردند مگر عده ای از ایشان که اهل انصاف بودند و مشت هم مذهبان خود را باز کردند.

مطالعه این کتاب ارزشمند یعنی جلد دوم حدیقه الشیعه را به همگان توصیه می‌کنیم.

• عارف بزرگ ملا حسینقلی همدانی می‌فرماید: مخفی نماند بر برادران دینی که بجز التزام به شرع شریف در تمام حرکات و سکنات و تکلمات و لحظات و غیرها، راهی به قرب حضرت ملک الملوک -جلّ جلاله- نیست و به خرافات ذوقیه، اگر چه ذوق در غیر این مقام خوب است کما هو دأب الجُهل و الصوفیه - خذلهم ا...- راه رفتن لایوجبُ الا بُعداً: همانگونه که شیوه نادانان و صوفیه است - که خداوند آنان را ذلیل کند- راه رفتن به دوری از مقصد می‌انجامد.(برنامه سلوک در نامه های سالکان ص ۹۷)

• آیت ا... حسن زاده آملی به نقل از حکیم عارف میرزا مهدی الهی قمشه ای:

اگر معنی صوفی و تصوف عبارت از ادعای دروغ مقام ولایت است و نیابت خاصه به هوای نفس و حبّ ریاست و خرقه‌بازی و سالوسی و ریا و دکان‌داری و فریب دادن مردم ساده لوح و تشکلات و امور موضوعه‌ی موهوم و القاء اوهام و تخیلات بر مردم زودباور به ادعای کرامات دروغ که عارف (حافظ) به راستی گوید:

صوفی نهاد دام و سر حقّه باز کرد

بنیاد مکر با فلک حقّه باز کرد

تا بالنتیجه از لذات حیوانی و شهوت دنیوی کاملاً برخوردار گردند و به افسون و فریب، جمعی را گرد خود به نام فقر و درویشی و ارشاد جمع کرده و دکانی از آیات و اخبار عرفانی و گفتار نظم و نثر بزرگان حکما و علمای ربّانی باز کنند و حرف مردان خدا را بدزدند برای متاع دکان خود، چنانچه عارف قیومی ملای رومی فرماید:

چند دزدی حرف مردان خدا

تا فروشی و ستانی مرحبا

و آه و ناله‌های شیطانی و نفس‌های سرد بی حقیقت کشیدن و خلسه و رعشه‌ی ریا و خودنمایی برای آنکه در دل‌های مردم ساده دل جای گرفته و از دنیای آن بهره گیرند و بر آنها به افسون و نیرنگ، ذکر قلبی و سخنان ذوقی القاء کنند و از آخرت و مقامات اولیا و مراتب سعادت روحانی سخن گویند و خودشان جز سعادت مادی و لذات فانی بدن دنیوی، به جایی معتقد نباشند.

دائم به فکر آنکه ثروتمندی را به دام آرند و از مال او و ارادت او تمتع و اعتباری یابند و در مریدان، هیچ تاثیر کمال نفس و صفای روح و خداشناسی و خداپرستی و تقوا نداشته بلکه تنها به

رعونت و خودپسندی و ریاکاری و کبر و نخوت آنها بیفزاید و مردم را از استعداد فطری توحید و شوق ذاتی معرفت ... خارج کرده به وادی ضلالت و راه ریا و سُمعت کشند و اینگونه صوفی در هر دور بسیار بوده و هستند. ضعف الطالب و المطلوب، اگر این است معنی صوفی صد نفرین حق بر این مردم باد که بدنام کننده نکونامان عالمند. (از کتاب معرفت به بیان و بنان علامه حسن زاده آملی)

• امام خمینی (ره) در کتاب سرالصلوه:

آنچه پیش اهل تصوف معروف است که نماز وسیله معراج سلوک و سالک است و پس از وصول، سالک مستغنی از رسوم گردد امری باطل و بی اصل و خیال خام بی مغزی است که با مسلک اهل ... و اصحاب قلوب مخالف است و از جهل به مقامات اهل معرفت و کمالات اولیا صادر شده است. نعوذ با... منه

• آیت ... محی الدین حائری شیرازی:

تصوف یعنی حالات بدون رعایت حدود الهی و خالی از حال اما عرفان حال را کنترل می کند و فرد نباید بنده ی حال باشد بلکه باید بنده تکلیف و چارچوب باشد اگر کار و حالات در دستور و چارچوب های شرعی باشد می شود عرفان و اگر خودرأی و هر چه اقتضا کرد باشد می شود درویشی. (جزوه آموزشی نقد و بررسی تصوف)

• چه خوب گفت کسی که گفت: آنکه در فقه چندان وارد نیست زهادت و تقدسش بیشتر است و آنکه اصول نمی داند اخباری می شود و آنکه حکمت نمی داند عارف می شود و آنکه هیچ کدام را بلد نیست صوفی میشود! (تقریرات فلسفه جلد ۳)

• آن بیچاره ای که خود را مرشد و هادی خلایق داند و در مسند دستگیری و تصوف قرار گرفته از این رو، حالش پست تر و غمزه اش بیشتر است. اصطلاحات این دو دسته (عرفا و حکما) را به سرقت برده و سر و صورتی به متاع بازار خود داده و دل بندگان خدا را از حق منحرف و مجذوب

به خود نموده و آن بیچاره‌ی صاف و بی آرایش را به علما و سایر مردم بدین کرده برای رواج بازار خود فهمیده یا نفهمیده پاره‌ای از اصطلاحات جاذب را به خورد عوام بیچاره داده گمان کرده به لفظ «مجدوب علیشاه» یا «محبوب علیشاه» حال جذبه و حبّ دست دهد. ای طالب دنیا و ای دزد مفاهیم! این کار تو هم اینقدر کبر و افتخار ندارد. بیچاره از تنگی حوصله و کوچکی کله گاهی خودش هم بازی خورده، خود را دارای مقامی دانسته، حب نفس و دنیا به مفاهیم مسروقه و اضافات و اعتبارات پیوند شده یک ولیده‌ی ناهنجاری پیدا شده و از انضمام اینها یک معجون عجیبی و اخلوطه غریبه‌ای فراهم شود! و خود را با این همه عیب، مرشد خلائق و هادی نجات امت و دارای سرّ شریعت، بلکه وقاحت را گاهی از حد گذرانده، دارای مقام ولایت کلیه دانسته! این غیر از کمی استعداد و قابلیت و تنگی سینه و ضیق قلب است. (از کتاب چهل حدیث، حدیث چهارم، تالیف امام خمینی (ره))

• این مرد پر کینه و عداوت (غزالی) با اینکه در کتابش که اسمش را کتاب اخلاقی گذاشته اند از هر درویش بی پدر و مادری نقل می کند که چه گفت ولی از صادقین علیهما السلام با این بیانات حکیمانه‌ای که دارند سخنی نقل ننموده است پس این کتاب چه تاثیری خواهد بخشید؟ (تقریرات فلسفه جلد ۲)

• آیت ا... میرزا جواد تهرانی در کتاب عارف و صوفی چه می گوید: بزرگان صوفیه به منظور تطبیق مقاصد و مطالب خودشان با قرآن و حدیث هر گونه توجیه و تاویل را (گرچه از نظر فن مکالمه و محاوره و لغت و عرف به کلی ناسازگار و ناروا باشد) مرتکب شده و برای خود جائز دانسته اند و می گویند:

ما ز قرآن مغز را برداشتیم

پوست را بهر خران بگذاشتیم

اینان با این گونه تفسیر و تاویل، قرآن و حدیث را تابع افکار خود می نمایند.

• استاد شهید مرتضی مطهری:

در عرفان و تصوف خصوصاً در عرفان علمی و بالخصوص آنجا که جنبه ی فرقی پیدا می کند بدعت ها و انحرافات زیادی می توان یافت که با کتاب ا... و با سنت معتبر وفق نمی دهد. (کتاب آشنایی با کلیات علوم اسلامی، جلد ۲، ص ۸۳)

• اینها (متصوفه) تحت تاثیر تعلیمات مسیحیت از یک طرف، تعلیمات بودایی از طرف دیگر و تعلیمات مانوی از سوی دیگر در مساله مبارزه با نفس و به اصطلاح خودشان کشتن نفس و در مساله خود را فراموش کردن حساب از دستشان رفت اگر اندک توجهی به تعلیمات اسلام می کردند می دیدند اسلام طرفدار منهدم کردن نوعی خودی و زنده کردن نوع دیگری از خودی است. (آزادی معنوی ص ۲۰۵)

• مرحوم آیت ا... العظمی شیخ علی صافی گلپایگانی (ره):

اما عرفان و عارف در اصطلاح طایفه های صوفیه، از اختراعات و ابداعات فریبنده آنان است و مسلمانان و مومنین نباید گول فریبکاری آنان را بخورند.

• آیت ا... العظمی نوری همدانی:

فرقه هایی چون صوفیه همه از نظر اسلام باطلند. آنها اسلام پرخروش را ختم به کشکول و تبرزین کردند و این مسائل اسلام را فلج کرد.

نامه ی یک صوفی و پاسخ آیت ا... العظمی لنکرانی

با عرض سلام، من یک ایرانی صوفی و شیعه هستم می خواهم بگویم فتوای شما مرا بسیار ناامید کرد امیدوارم شما راجع به فتوای خود تجدید نظر کنید. شما به علل و اسباب واقعی انحراف، بیگانگی و دوری مردم از اسلام نگاه کنید چرا آنها بیش از پیش به معنویت و تصوف علاقه مند می شوند. اینگونه فتاوا فقط می تواند مردم را از اسلام دور کند. چرا که از اینها برای اهداف و مقاصد سیاسی استفاده می شود. تصوف، روح و قلب اسلام است تصوف به ما کمک می کند که انسان های بهتری باشیم.

خانم ا. ن - ۵۱ ساله از امریکا

جواب:

بسمه تعالی

با سلام و تحیت، هیچ مقصود سیاسی قطعا در این فتوا نبوده است و چنین تصویری بی جاست. آیا می توان گفت ائمه معصومین(ع) که شدیداً از فرقه صوفیه گلايه و ابراز انزجار نموده اند مقصود سیاسی داشته اند؟ آیا فقهای بزرگ اسلام که از ابتدا تاکنون نسبت به این فرقه، اظهارات و فتوای بسیار تندی داشته اند مقصود سیاسی داشته اند؟ شما در طول تاریخ اسلام کدام مرجع تقلید و مجتهد را سراغ دارید که نسبت به این فرقه تاییدی داشته باشد؟ شما خانم محترم هیچ از خود سوال نموده اید که اگر این فرقه صحیح است چرا منجر به جایی می شود که ضروریات اسلام را نادیده گرفته و حتی نماز و روزه را به بهانه وصل شدن به خدا ترک کنند؟ مگر امیرالمومنین(ع) که به ادعای این فرقه مورد توجه شدید آنان است در هنگام شهادت، فرزندان خود را به نماز و عمل به قرآن توصیه نفرمود؟ مدعیان تفکیک طریقت از شریعت در کدام یک از متون دینی از قرآن و کلمات پیامبر(ص) و ائمه طاهرين(ع) شاهی بر آن دارند؟ آیا شریعت و دین جز عمل نمودن به قرآن و سنت پیامبر و عترت اوست؟

اگر مقداری مطالعه دقیق و بدون تعصب در اسلام نمایید به این نقطه خواهید رسید که تصوف نه تنها روح اسلام نیست بلکه با روح اسلام کاملاً مباینت دارد و قادر بر سیراب کردن انسانهای تشنه ی معنویت نیست و سرابی است که گروهی را فریفته و به سوی خود جذب کرده است.

در خاتمه توجه شما را به برخی از روایات صادره از ائمه معصومین(ع) جلب می نمایم. این

روایات را مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب اثنی عشریه و مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه و میرزا

حبیب... خویی در جلد سیزدهم شرح نهج البلاغه گردآوری نموده اند:

۱- از امام هشتم (ع) به سند معتبر رسیده است کسی که در نزد او از صوفیه سخن به میان آید و با زبان و یا قلب به انکار و اعتراض برنخیزد از پیروان ما نیست و فردی که آنان را مورد نکوهش و اعتراض قرار دهد مانند کسی است که در رکاب رسول خدا با کفار می جنگد.

۲- مردی به امام صادق (ع) عرض کرد: در زمان ما گروهی به نام صوفی هستند شما چه نظری دارید؟ فرمود: آنان دشمنان ما هستند و افرادی که به آنان تمایل نشان می دهند از آنان به شمار می آیند و با آنان محشور می شوند. من از چنین افرادی بیزار هستم.

۳- امام هادی (ع) با عده ای در مسجد نشسته بودند جماعتی از صوفیه وارد مسجد شدند و حلقه وار نشستند و شروع به لا اله الا... نمودند. حضرت فرمود: به این فریبکاران توجه ننمایید که جانشینان شیطان و ویرانگران پایه و ارکان دین می باشند. و در دنباله ی همین روایت حضرت فرمودند: و الصوفیه کُلّهم مخالفونا و طریقتهم مغایره لطریقتنا. تمام فرقه های صوفی مخالف با ما هستند و راه و روش آنان با راه و روش ما مغایرت دارد برای آگاهی بیشتر به کتبی که اشاره شد مراجعه نمایید.

من برای شما و همه فرزندان دینی خود دعا می کنم که در سایه رعایت تقوا بتوانیم از سرچشمه زلال شریعت محمدی (ص) سیراب گردیم.

والسلام محمد فاضل

حدیث سفینه و راه نجات

در احادیثی که از طریق شیعه و اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده، اهل بیت آن حضرت به عنوان کشتی نجات شناخته شده است، چنانکه حاکم در کتاب مستدرک از ابو ذر روایت کرده است که در حالی که دست در خانه کعبه آویخته بود می گفت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«ان مثل اهل بیتی فیکم، مثل سفینه نوح من قومه، من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق» .

(المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۱).

موقعیت اهل بیت من در میان شما همانند موقعیت کشتی نوح در میان قوم او است، که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت، و هر کس از آن روی برتافت، غرق گردید. ابن حجر در معنای حدیث چنین گفته است:

«وجه تشبیه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کشتی نوح این است که هر کس آنان را دوست بدارد و آنان را بزرگ بشمارد و از هدایت دانشمندان اهل بیت بهره مند گردد، از تاریکی مخالفت با حق نجات خواهد یافت، و هر کس از آنان روی برتابد، در دریای کفران نعمت الهی غرق و در ورطه طغیان هلاک می شود» (بحوث فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۲).

حدیث ثقلین و طریق نجات

گذشته از حدیث سفینه، حدیث ثقلین نیز که از روایات متواتر اسلامی است، طریق نجات را روشن می سازد، و آن پیروی از عترت و اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. و جالب این است که یکی از علمای اهل سنت به نام الحافظ حسن بن محمد صمغانی (متوفای ۶۵۰ هـ ق) در کتاب خود به نام «الشمس المنیره» پس از نقل حدیث افتراق امت نقل کرده است که

مسلمانان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خواستند تا فرقه ناجیه را به آنان معرفی کند تا از آنها پیروی کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتُم به لن تضلوا من بعدی ابدًا، کتاب الله و عترتی اهل بیتی، ان اللطیف الخبیر نبانی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». (همان، ص ۳۲ - ۳۳).

مفاسد اخلاقی دراویش

دراویش بخاطر دوری از قرآن و اهل بیت ع به انواع انحرافات عقیدتی و اخلاقی دچار شده اند. رهبر دراویش همدان بنام محمد مهدی برازنده در دادگاه گفت که من به آیه الله خامنه ای نامه نوشته ام و گفته ام که همه خانقاههای ایران محل فساد است. زیرا من به تعدادی خانقاه رفته ام و دیده ام که با ناموس مردم چه می کنند. او می گفت استادم به من یاد داد که طبق آیه ۱۰ سوره فتح (ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله) که خدا می فرماید هر که باتوای نبی! بیعت کند با خدا بیعت کرده است!

همه زنهای به مرشد و قطب حلالند! حتی زنهای شوهر دار!

خود آقای برازنده در خانقاهش در همدان دچار فساد اخلاق بود و به چندین فقره زنا و کارهای زشت دیگر اعتراف نمود. و سنگسار گردید.

همچنین احسان علیشاه قطب فرقه خاکساریه بود که در سالهای گذشته به علت زنا با مریدان زن خود و شکایت زنان در دادگاه به اعدام محکوم شد.

نوربخش رئیس فرقه نوربخشیه نیز به زنان پیرو خود تجاوز می نمود.

یا پاشا در بروجرد که اوهم کارهای زشت زیادی مرتکب شد. معصوم علیشاه دکنی در زمان ملا محمد مجتهد بهبهانی در کرمانشاه بدست این مجتهد محاکمه و بخاطر کارهای زشت و انحرافات عقیدتی، کشته شد. و در طول تاریخ دراویش از این مفاسد و انحرافات فراوان دیده شده و می شود. مولوی خود می گوید:

خانقاهی که بود بهتر مکان من ندیدم یک زمان در وی امان!

روبه من آرند مستی خمرخوار چشم ها پر نطفه ، کف خصیه فشار! (مثنوی ص ۹۹)

که مولوی در این شعر به شرابخواری و لواط کاری درویش اشاره نموده است!

در کتاب صوفیگری آمده است که:

اینست بیچه بازی (یا به گفته خودشان شاهد بازی)

که از زشت ترین گناههاست، در خانقاه رواج میداشته، و این زشت تر که به چنان ناپاکی
رخت پوشانیده و آنرا با «عشق خدایی» که

مدعی

می بودند بهم بسته گردانیده و جمله «المجاز قنطره الحقیقه» را به زبانها انداخته اند.

این شیوه صوفیان می بوده که به هر کار بدی از خودشان، عنوان نیکی درست می کردند که به

گفته تهرانیان «چیزی هم دستی طلبکار

می شدند». مثلاً بیکاری را «سر فرود نیاوردن به دنیای دون» می نامیدند، گدایی را «ریاضتی»

برای شستن «منی و خودخواهی» می

ک

َ

شماردند، زن نگرفتن را «چشم پوشی

از لذت» می خواندند. به بیچه بازی نیز چنان عنوانی را ساخته اند.

در کتاب صوفیگری آمده است که:

این شیوه صوفیان می بوده که به هر کار بدی از خودشان، عنوان نیکی درست می کردند که به گفته تهرانیان «چیزی هم دستی طلبکار می شدند». مثلاً بیکاری را «سر فرود نیاوردن به دنیای دوز» می نامیدند، گدایی را «ریاضتی» برای گشتن «منی و خودخواهی» می شماردند، زن نگرفتن را «چشم پوشی از لذت» می خواندند. به بچه بازی نیز چنان عنوانی را ساخته اند.

آن خیالاتی که دام اولیاست عکس مه رویان بستان خداست در نفحات الانس نام یکی از بزرگان صوفیان «شیخ اوحدالدین حامد کرمانی قدس الله تعالی سره» یاد کرده چنین می نویسد: «وی در شهود حقیقت توسل به مظاهر صدری می کرده و جمال مطلق را در صور مقیدات مشاهده می نموده». می خواهد بگوید شیخ کرمانی ساده بازی میکرده، ولی به زشتکاری او جامه دیگری پوشانیده می گوید: «زیبایی خدا را در روی جوانان ساده تماشا می کرده». ببینید اندازه گستاخی و بی شرمیشان چه می بوده. در همان کتاب از شیخ حامد داستان پائین را می آورد: «چون وی در سماع گرم شدي پیراهن امردان چاک کردی و سینه به سینه ایشان نهادی. چون به بغداد رسید خلیفه پسری صاحب جمال داشت این سخن بشنید. گفت او مبتدع است و کافر اگر در صحبت من اینگونه حرکتی کند ویرا بکشم. چون در سماع گرم شد، شیخ به کرامت دریافت و گفت:

سهل است مرا بر سر خنجر بودن در پای مراد دوست بی سر بودن
تو آمده ای که کافری را بکشی قاضی چو تویی رواست کافر بودن

پسر و خلیفه سر در پای شیخ نهادند و مرید شدند.

در این باره نیز داستانهای رسوایی در کتابهای خود صوفیان است و اینک یکی از آنها را در پائین می آوریم. در نفحات الانس نام «شیخ فخرالدین ابراهیم المشتهر بالعرفی قدس الله روحه» را می برد و داستانها رسواییهای او را می نویسد و از جمله چنین می گوید: «در سن هفده سالگی در بعضی مدارس مشهوره همدان بافاده مشغول بوده روزی جمعی از قلندران به همدان رسیده اند و با ایشان پسری صاحب جمال بود و به روی مشروب عشق غالب چون آن پسر بدید گرفتار شد. مادام که در همدان بودند با ایشان بود، و چون از همدان سفر کردند و چند روزی برآمد بیطاقت شد و در عقب ایشان برفت و چون به ایشان رسید به رنگ ایشان برآمد و به همراه ایشان به هندوستان افتاد و در شهر مولتان به صحبت شیخ بهاءالدین زکریا رسید و گویند چون شیخ ویرا به خلوت نشاند و از چله وی یک دهه گذشت ویرا وجدی رسید و حالی بر وی مستولی شد و این غزل را گفت:

نخستین باده کاندز جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند

و آنرا با آواز بلند می خواند و می گریست. چون اهل خانقاه آنرا دیدند و آنرا خلاف طریقت شیخ دانستند چه طریقه ایشان در خلوت جز اشتغال به ذکر یا مراقبه امری دیگری نمی باشد آنرا بر سبیل انکار به سمع شیخ رسانیدند شیخ فرمود که شما را از این منع است و او را منع نیست چون روز چند برآمد یکی از مهربان شیخ را گذر به خرابات افتاد شنید که غزل را خراباتیان با چنگ و چغانه می گفتند و پیش آمد و صورت حال باز نمود، گفت باقی شیخ خاکند شیخ سوال کرد که چه شنیدی بازگویی چون بدین بیت رسید:

چو خود کردند راز خویشان فاش عراقی را چرا بدنام کردند
شیخ فرمود که کار او تمام شد. برخاست و به در خلوت عراقی آمد و سر در قدم شیخ نهاد شیخ بدست مبارک خود سر او را از خاک برداشت و دیگر ویرا به خلوت نگذاشت و خرقة از تن مبارک کشیده به وی پوشانید».

این داستان را نیک اندیشید تا بدانید «عشقی» که بیشتر صوفیان می داشته اند چه معنایی می داشته و از چه راه می بوده».

همان مولوی که می گوید: «عشق آمد عقل او آواره شد» در نفحات الانس داستان پائین را از او و از پیرش شمس تبریزی می نویسد: «مدت سه ماه در خلوتی لیلا و نهارا به صوم وصال نشستند که اصلاً بیرون نیامدند و کسی را زهره نبودی که در خلوت ایشان در آید. روزی مولانا شمس الدین از مولانا شاهی التماس کرد. مولانا جرم خود را دست گرفته در میان آور. فرمود او خواهر جانی منست، گفت نازنین پسری می خواهم. فی الحال فرزند خود سلطان ولد را پیش آورد. فرمود او پسر جانی منست. گفت حالیا اگر قدری شراب دست می داد ذوق می کردیم. مولانا بیرون آمد و سبویی از محله جهودان پرکرده بیاورد. مولانا شمس الدین فرمود که قوت مطاوعت مولانا را امتحان می کردم. از هرچه گویند زیادتست».

آنچه این بدی صوفیان را بزرگتر گردانیده آنست که دستبردهایی در اسلام کرده چنین خواسته که تا توانند به اسلام رنگ صوفیگری دهند. بجای آنکه خود پیروی از اسلام کنند اسلام را پیرو خود خواسته اند. اگر کسی بخواهد کارهای صوفیانرا تنها در این زمینه بنویسد کتاب بزرگی خواهد بود و من چون به کوتاهی می کوشم، به چند نمونه بس خواهم کرد:

۱- قرآن را افزای یا بازیچه ای گردانیده به آیه های آن هر معنایی که خواسته اند داده اند. مثلاً آیه «اینما کنتم فهو معکم» را دلیل به یکی بودن هستی (وحدت وجود) آورده اند، درحالی که سرتاپای قرآن «با وحدت وجود» ناسازگار است. خدائی که قرآن نشان می داده با خدائی که صوفیان می شناخته اند بسیار جد است. آن آیه می گوید: «هرکجا باشید خدا با شماست» و نمی گوید: «خدا در شماست»، نمی گوید: «شما خودتان خدائید».

آیه «ان اکر مکم عندالله اتقیکم» را که میگوید: «گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست»، شیخ ابوسعید معنی کرده می گوید: «پرهیزکاری پرهیز کردن از خودی خود است». آنگاه نتیجه گرفته می گوید: «از این معنی بود که چون تو از خودی خود پرهیز کنی بدو رسی». پرهیزکاری در قرآن پرهیز کردن از بدیهاست. این شیخ به دلخواه معنای صوفیانه به آن میدهد.

گاهی رفتارشان با قرآن چنان بوده که جز شوخی و بازی نامی نتوان داد. در اسرار التوحید می نویسد: «بشر حافی هرگز کفش و پای افزار در پای نکرد و گفت حق سبحانه و تعالی می گوید: الله الذي جعل لکم الارض بساطاً، زمین بساط حق است سبحانه و تعالی و من روا ندارم بر بساط خدای تعالی با کفش و پای افزار روم و همه عمر پای برهنه رفت و بدین سبب او را بشر حافی لقب دادند».

قرآن می گوید: «خدا زمین را برای شما گسترده گردانید»، این می گوید: «پس من باید با پای برهنه راه روم!». آیا این جز شوخی و بازی نامی تواند داشت؟! قرآن که مردم را به پاکیزگی و امیدداشت خواستش پای برهنه رفتن مردم می بوده؟!.

در تذکره الاولیاء درباره بایزید بسطامی می نویسد: «نقل است که چون مادرش او را به دبیرستان فرستاد چون به سوره لقمان رسید و به این آیت رسید ان اشکرلی و لوالدیک خدا می گوید مرا خدمت کن و شکر گوی و پدر و مادر را خدمت کن و شکرگویی و استاد معنی این آیت می گفت. بایزید که این بشنود بر دل او کار کرد لوح بنهاد و گفت استاد مرا دستوری ده تا به خانه روم و سخنی با مادر بگویم. استاد دستوری داد بایزید به خانه آمد. مادر گفت یا طیفور به چه آمدی؟ مگر هدیه آورده اند یا عذری افتادست؟ گفت نه که به آیتی رسیدم که حق می فرماید ما را به خدمت خویش و خدمت تو، من در دو خانه کدخدائی نتوانم کرد. این آیت بر جان من آمده است یا از خدایم درخواه تا همه آن تو باشم یا درکار خدایم کن تا همه با وی باشم. مادر گفت ای پسر تو را در کار خدای کردم و حق خویشتن به تو بخشیدم. برو و خدای را باش. پس بایزید از بسطام برفت و سی سال در شام شامات می گردید و ریاضت می کشید...».

آیا معنی آیه قرآن این بوده که کسی دست از کار و پیشه و زندگی بردارد؟! آن می گوید: «به من سپاسگزار و به پدر و مادرت هم». آیا کسی نمی توانست هم سپاسگزار خدا باشد و هم سپاسگزار پدر و مادر، و از کار و پیشه نیز دست نکشد؟! از اینگونه داستانها بسیار است.

۲- گاهی داستانهایی در کتابهایشان هست که پیداست به اسلام و بنیادگزارش با چه دیده ای می نگریسته اند و چگونه جایگاه خود را و الاثر می شمارده اند. در یکی از کتابهایشان داستان صوفی گردیدن جلال الدین رومی را چنین می نویسند که روزی جلال الدین از مدرسه قونیه بیرون آمده و سوار استری گردیده با طلبه ها می رفت. شمس تبریزی به او برخورد پرسید: آیا محمد بن عبدالله بزرگتر است یا بایزید بسطامی؟ جلال الدین گفت: این چه پرسش است؟! محمد پیغمبری می بوده و چگونه می توان او را با بایزید به سنجش گذاشت؟! شمس گفت: پس چرا پیغمبر می فرماید «ما عرفناک حق معرفتک (ما تو را چنانکه می بایست نشناختیم)» و بایزید بسطامی می گوید «سبحانی ما اعظم شأنی) من خدایم و شأنم بسیار بزرگست)»؟! مولانا به طوری آشفته شد که از استر بیفتاد و مدهوش شد و چون بهوش آمد با شمس به مدرسه رفت و تا چهل روز در حجره با او خلوت داشت. از این داستانها نیز فراوانست. به مکه رفتن که یکی از دستورهای اسلام می بوده اینان ریشخندهای بسیار به آن کرده اند. مثلاً در تذکره الاولیاء می نویسد: «رابعه به مکه میرفت در میان راه کعبه را دید که به استقبال او آمد. رابع گفت مرا رب البیت می باید، بیت را چکنم». از زبان بایزید می نویسد که گفته: «مدتی گرد خانه طواف می کردم، چون به حق رسیدم خانه را دیدم که گرد من طواف می کرد». شیخ عبدالقادر گیلانی که یکی از قطبهای ایشان است در کتابها گزافه های شگفتی درباره او نوشته اند. از جمله اینکه کسی پرسید: «چرا به مکه نمی روی؟... شیخ دست بلند کرده میان دو انگشت خود را نشان داده به پرسنده گفت: ببین. پرسنده نگاه کرد و دید کعبه در هوا به گرد سر شیخ می چرخد».

«نقل است از ابراهیم ادهم که روزی بر لب دجله نشسته بود و بر خرقة ژنده خود پاره می دوخت. سوزنش در دریا افتاد کسی از او پرسید که ملکی چنان از دست بدادی چه یافتی. اشارت کرد به دریا که سوزنم باز دهید هزار ماهی از دریا برآمد که هریک سوزنی زرین به دهان گرفته ابراهیم گفت سوزن خویش خواهم ماهیکی ضعیف برآمد سوزن او به دهان گرفته گفت کمترین چیزی که یافتم بماندن ملک بلخ اینست دیگرها را تو ندانی (تذکره الاولیاء)».

یک چیز شگفت آنکه کتاب «اسرار التوحید» که پر است از «معجزه» های ابوسعید و کارهای بسیار شگفتی بنام او یاد شده: شیخ راز دل هر کسی را می دانسته، و چون به سرخس میرفته در هوا می پریده، با چارپایان سخن می گفته، طغرل و برادرانش را به پادشاهی رسانیده... در همان کتاب با بودن همه اینها داستانی می نویسد که یکی به نزد شیخ آمد و «کرامتی» خواسته که خود با دیده ببیند، و شیخ در برابر او در مانده و بهانه آورده، و چون آن داستان گواه دیگری به دروغگویی صوفیان می باشد در پائین می آوریم:

«استاد عبدالرحمن گفت (که مقری شیخ ما ابوسعید بود) که در آن وقت که شیخ ما به نیشابور بود یکی به نزدیک شیخ در آمد سلام گفت که مردی غریب بدین شهر در آمده ام همه شهر آوازه توست و می گویند اینجا مردیست که او را کرامات ظاهر است. اکنون یکی به من بنمای. شیخ ما گفت که ما به امل بودیم به نزدیک شیخ ابوالعباس قصاب، یکی به همین واقعه که تو را افتاده است به نزدیک شیخ ابوالعباس در آمد و از وی همین سؤال کرد و از وی طلب کرامت کرد شیخ ابوالعباس گفت می بینی آن چیست که نه کراماتست آنچه اینجا می بینی پسر قصابی بود که از پدر قصابی آموخت چیزی بود نمودند به بغداد تاخت پیر شبلی بر بود از بغداد به مکه تاخت از مکه به مدینه تاخت از مدینه به بیت المقدس و در بیت المقدس خضری بوی نمودند و در دل خضر افکندند تا او را قبول کرد و او را صحبت افتاد و باز اینجا باز آورد و عالمی را روی بوی آورد تا از خراباتهای بیرون می آیند و از ظلمتها بیزار می شوند و توبه می کنند و نعمتها خدا می کنند و از اطراف عالم سوختگان می آیند و از ما او را می جویند، کرامت بیش از این چه بود؟ پس آن مرد گفت یا شیخ کرامتی می باید که در وقت ببینم گفت نیک ببین نه کرم اوست که پسر بزرگش در صدر بزرگان نشسته است و به زمین فرو نشود و این دیوار بر وی نیفتد و این خانه بر سر وی فرو نیاید بی ملک و مال ولایت دارد و بی آلت و کسب روزی خود خلق را بخوراند این همه نه کرامات است.

آنگاه شیخ ما گفت که یا جوانمرد ما را با تو همان افتاد که او را. آن مرد گفت یا شیخ من از تو کرامات می طلبم تو از شیخ ابوالعباس می گویی. شیخ ما گفت هر که به جمله کریم را بود همه حرکات او کرامات بود. پس تبسم کرد و گفت:

هر باد که از سوی بخارا به من آید زو بوی گل و مشک و نسیم سمن آید
بر هر زن و هر مرد کجا میوزد آن باد گویی مگر آن باد همی از ختن آید
نی نی ز ختن باد چنان خوش نوزدهیچ کان باد همی از بر معشوق من آید
هر شب نگرانم به یمن تا تو برایی زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید
خواهم که بپوشم صنما نام تو از خلق تا نام تو کم در دهن انجمن آید
با هر که سخن گویم اگر خواهم و گر نه اول سخنم نام تو اندر دهن آید

پس شیخ ما گفت: «بنده را که حق پاک گرداند او را از خودی خود دور گرداند حرکات و سکانات و قالت و حالت آن بنده همه کرامات گردد و صلی الله علی محمد و آله اجمعین».

خوانندگان این داستان را نیک اندیشند: آن مرد «کرامت» می خواهد و ابوسعید در پاسخش داستان می سراید و شعر می خواند و با این کار خود می رساند که شیخش نیز همچون او در مانده ای بیش نبوده است. با اینحال از دعوی «کرامت» دست نکشیده می گوید: «بنده را که حق پاک گرداند... حرکات و سکانات آن بنده همه کرامت گردد».

دراویش و مواد مخدر

استعمال مواد مخدر در بین صوفیان سابقه ی طولانی دارد. حشیش و تریاک جزو لاینفک برنامه های خانقاه ها بوده است. در بسیاری از شاخه های نعمت الهی بویژه صفیعلیشاهی و مونسعلیشاهی و همچنین فرقه هایی مانند خاکساریه استعمال مواد مخدر سابقه ی طولانی دارد.

مثلا حیرتعلیشاه نایبی جانشین صفی در نامه ای به یکی از صوفیان از ارسال حشیش تشکر می کند.

صفاعلیشاه(ظهیرالدوله استاد استعمال بنگ و چرس بود و دخترش ولیه حتی در اشعارش از عشق به دود و دم می زند.

غلامعلیشاه خاکسار در بسیاری از مجالس بساط تریاکش به پا بود و عکسهای او بر سر منقل موجود است.

در وقفنامه ی چندین خانقاه استعمال تریاک و حشیش جزو شرایط وقف است.

اگر چه دراویش گنابادی مدعی هستند که در این فرقه استعمال مواد مخدر ممنوع شده اما هنوز مشایخ زیادی از این فرقه مانند محجوبی و..رسما به استعمال مواد مخدر مشغولند.

به هر حال برای رسیدن به خلسه و درک مقام صحو نیاز به ابزارهایی بوده که برخی از آنان همین موارد است.

علامه ی طباطبایی رحمت الله علیه عارف بزرگ و مفسر ارجمند شیعه در المیزان می فرمایند:

علامه می فرماید: “صوفیه برای سیر و سلوک آداب و رسوم خاصی را که در شریعت وجود نداشت به وجود آوردند و راه های جدیدی را پیوسته به آن افزوده و شرع را کنار گذاشتند. تا اینکه به جایی رسیدند که شریعت را در یک طرف دیگر قرار دادند و کارشان به جایی رسید که در محرمات غوطه ور شدند و واجبات را ترک کردند و در آخر منتهی به تکدی و استعمال بنگ

و افیون شدند که این حالت، آخرین حالت تصوف است که مقام فنا نامیده می شود (محمدحسین طباطبایی، تفسیرالمیزان، ج ۵، ص ۲۸۲، قم: انتشارات موسسه نشر اسلامی)

بازار عرفان صوفیانه

کافی است سری به بازار عرفان صوفیانه بزنید تا ببینید چه تراژدی غم انگیز و دردناکی اتفاق می افتد. در این بازار همه چیز دیده و پیدا می شود جز عرفان، خدا شناسی، فناء فی الله و قرب الی الله. آیا قرار بود محصول عرفان، مارخوری، لامپ و مهتابی جویدن و سیخ زدن و آزار رساندن به جسم و جان آدمی، این امانت الهی باشد، آیا عرفان یعنی معرکه گیری و انجام کارهای خارق العاده، کافی است مقایسه ای بین عرفان اهل بیت _ علیهم السلام _ و حقیقتی که آنها برای ما بازگومی کنند و به اصطلاح عرفان صوفیانه صورت گیر تا ببینید چه انحرافی صورت گرفته است.

به قول معروف:

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

مذهب شاه نعمت الله ولی

شاه نعمت الله ولی موسس فرقه نعمت اللهیه شیعه نبوده است اگر چه در مدح ائمه اشعاری دارد و اشعاری مبنی بر سنی بودن وی نقل کردیم

برای روشن تر شدن مساله دو سند جدید نیز ذکر می نمایم

شاه نعمت الله ولی، ابوبکر را افضل می دانست چنان که در رساله ی تحقیق الاسلام ص ۱- ۱۱ نوشته است

امام حق بعد رسول (صلی الله علیه و آله) امیر المؤمنین (ابوبکر) است و امامت او ثابت است به اجماع امت و بعد از او امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و بعد از او امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه و بعد از او امیر المؤمنین و امام المتقین علی کرم الله وجهه، و الفضیلۀ بهذا الترتیب

در نسخه ی نفیس خطی رسائل شاه ولی موجود در کتاب خانه ی خانقاه شمس الوفا که در ۲- فاصله ی سال های ۱۰۶۶ - ۱۰۸۷ هـ ق یعنی در عهد صفویه و دوره ی قدرت تشیع به دست یکی از مریدان او تحریر یافته، رساله ای است با عنوان «تحقیق مراتب الالهیه» که در ضمن آن از خلفای اربعه و ائمه ی اهل سنت و جماعت صریحاً به احترام یاد شده است، بدین قرار

و از نبیّ بر چهار رکن نبوه که ابوبکر و عمر و عثمان و امیر المؤمنین علی (علیه السلام) است ...
(کذا) ابوبکر صورت قلب است و عمر صورت عقل و عثمان صورت روح و علی صورت نفس و
از ایشان بر چهار امام که ایشان چهار رکن اند از ارکان الهی و آن مالک است و احمد و حنیفه
... (کذا) و شافعی

اگر انسان مدققی آثار و افکار شاه نعمت الله ولی را بررسی کند خواهد یافت که اگر چه مانند
برخی اهل سنت ارادتی به ائمه شیعه داشته است ولی بر مذهب اهل سنت زندگی می کرده است

حکایتی از شیخ بهائی در مورد شیخ صوفیه

در کشکول شیخ بهائی آمده است: آورده اند که روزی مریدی به نزد شیخی از مشایخ صوفیه آن
زمان رفت و گفت:

یا شیخ زن من حامله است، میترسم که دختری بیاورد، توقع اینکه دعا کنی که از برکت انفاس
شما، خدایتعالی پسری کرامت کند.

شیخ گفت:

برو چند خربزه بسیار خوب با نان و پنیر بیاور تا اهل الله بخورند و در حق تو دعا کنند.

آن مرد گفت: به چشم.

بعد رفت و نان و پنیر و خربزه حاضر ساخت.

پس از صرف و تناول، آن مرد دعا نمودند، شیخ نیز دعا و فاتحه بخواند و گفت:

ای مرد خاطر جمع دار که خدای تعالی البته تو را پسری کرامت خواهد فرموده که در ده سالگی
داخل صوفیان خواهد شد.

چون مدت حمل بگذشت و حمل را بنهاد دختری کریه منظر بود، آن مرد بسیار دلگیر گردید، به
خدمت شیخ آمد در حالتی که همه مریدان نزد شیخ حاضر بودند گفت:

یا شیخ؟! دعای تو در حق من اثر نکرد و حال اینکه شما تأکید فرمودی خدای تعالی پسر
کرامت خواهد فرمود، الحال دختری بد ترکیب و کریه منظر متولد گردیده؟!!!

شیخ گفت:

البته آن سفره که به جهت اهل الله آوردی باکره بود، چنانچه آنرا از راه رضا و صدق و ارادت
آورده بودی البته پسر می شد، در هر حال به نهایت خاطر جمع اگرچه دختر است لکن زیاده از
پسر به تو نفع خواهد رسید، زیرا من در خلوت و مراقبت چنین دیدم که علامه خواهد شد.

پس از این گفتگو، به دوماه دختر وفات یافت.

آن مرد با به نزد شیخ آمد و گفت:

یا شیخ! آن دختر نیز وفات یافت، غرض اینکه دعای شما به هیچ وجه تأثیری نکرد.

شیخ گفت:

ما گفتیم این دختر بیش از پسر به تو نفع می رساند، اگر زنده می ماند بر مشغله دنیا داری و آلودگی
تو می افزود پس بهتر آنکه به رحمت ایزدی پیوسته شد.

روایت شده که چون شیخ این بگفت مریدان به یکبار برخاسته بر دست و پای شیخ افتادند و پای
شیخ را بوسه می دادند و می گفتند:

انشاء الله تعالی وجود شما را سلامت دارد که از این وجه ما را حیات تازه بخشیدی، حقا که نفس

و دم پیر کامل، کم از دم عیسی نیست.

پاسخ به چند سوال:

۱- چرا افرادی از شیعیان، درویش می شوند؟

جواب: گاهی میل به معرفت الهی و خداشناسی و وصول الی الله در جوان آنقدر داغ و پرحرارت است که بدنبال راهی می گردد تا اشباع شود و چون اسلام و مبانی اسلام و تشیع را نمی شناسد. معرفت به چهارده معصوم ندارد. دنبال جائی برای اشباع فطرت خداشناسی خود می گردد. لذا با تبلیغات درویش که خود را فانی در خدا می دانند جذب فرقه می گردند.

محمد مهدی برازنده رئیس فرقه در همدان می گوید: { در سی سالگی میل شدیدی به وصول الی الله در خود احساس کردم. از افرادی پرسیدم چگونه می شود به خدا رسید؟ گفتند برو درویش شو! من هم در خانقاهی در کرمانشاه مشغول شدم تا اینکه بعد از ۱۵ سال خودم استاد گشتم و در همدان خانقاه راه اندازی کردم و صدها نفر را به درویشی مشرف گردانیدم. ولی الان (در دادگاه) به همه می گویم که من به خدا نرسیدم بلکه به شیطان رسیدم! }

در حالی که یک فرد شیعه می تواند رسیدن به خدا را با تزکیه و تهذیب نفس و عمل به توصیه های ائمه ع و علماء ربانی تجربه نماید.

این همه دعا و مناجاتهای عالی مخصوصا مناجات شعبانیه و دعا های پانزده گانه امام سجاد در مفاتیح که می تواند انسان را به معراج برسد. با استفاده از این ادعیه که قرآن صاعد لقب گرفته اند و با راهنمایی شخصیت های عارف، به خوبی می توان سیر و سلوک درست را انجام داد.

شخصیتی مانند آیه الله قاضی و آیه الله بهجت و امثالهم در بین علماء شیعه کم نیستند. چرا باید افرادی راه را عوضی بروند و درویش شوند و در آخر عمر حسرت بخورند که چرا درویش شدند که از خدا و خلق دور گشتند و به دام ابلیس گرفتار شدند؟

علت دوم برای درویش شدن عده ای از شیعیان این است که چون افرادی لا ابالی هستند و می خواهند از مسجد و نماز و اجتماعات مسلمین فرار کنند درویش می شوند و هر که از آنها می پرسد چرا مسجد نمی آیی؟ می گوید من درویش هستم. چرا ترانه گوش می دهی؟ من درویش هستم. چرا در اجتماعات مسلمین شرکت نمی کنی؟ من درویش هستم!

علت سوم بُغض و دشمنی نسبت به نظام جمهوری اسلامی و روحانیت و مرجعیت است. بخاطر دشمنی که با اسلام و دستورات نجات بخش آن دارند درویش می شوند تا در نقطه تقابل با نظام اسلامی قرار بگیرند. شاید بتوانند از این طریق ضربه بزنند. در حالی که نظام اسلامی آن چنان قدرتمند است که ابرقدرتها در مقابل آن عاجز شده اند چه برسد به عده ای درویش و صوفی.

علت چهارم جهل و ناآگاهی است. چون از انحراف فرقه مذکور اطلاع ندارند جذب این فرقه می شوند.

علت پنجم استفاده از مفاسد این فرقه است. مراسم سماع و آواز و غناء آسیب های اخلاقی و حتی انحرافات جنسی و فاصله گرفتن از شریعت نیز از اندیشه های انحرافی این فرقه است و اصولاً برخی از پیروان این گروه بخاطر وجود مسائل مذکور به این فرقه گرایش پیدا کردند. نیروهای امنیتی در سالهای اخیر با دستیابی به اسناد این فرقه متوجه انحرافات جنسی آنان شده اند، انحراف و آلودگی اخلاقی در اویش در خانقاه ها سابقه دیرینه دارد.

علت ششم:

یک دیگر از عوامل جذب افراد به سوی درویشگری و عرفان بحث شگفت انگیز سحر و جادو و تسخیر اجنه و ... است. بسیاری از افرادی که جذب فرقه های درویشی می شوند به علت علاقه به مسائل غیبی و علوم غریبه و راد سلاسل و فرقه های درویشی می شوند زیرا از گذشته چنین مرسوم بوده که درویش بر علوم غریبه (کیمیا، لیمیا، هیمیا، سیمیا، ریمیا) و جفر و رمل و ... مسلط بوده اند و این علوم را می توان در میان آنان پیدا کرد. بدیهی است که هر فردی به علوم ماوراءالطبیعه و غیبی علاقه و انگیزه دارد و طالب است در مورد این امور اطلاعات کسب کند. بسیاری افرادی که درویش شده اند از روی همین علاقه بوده است. حال فرد جوانی انگیزه کسب علوم غریبه را دارد کجا باید بیابد؟ آیا راهی جز خانقاه و یا کتب خطی پیش روی اوست. علاقه به تسخیر جن و تسخیر روح، بخت گشایی، گشایش حاجات، هفتاد دو دیو و ... همه و همه در فکر جوان مشتاق به اینگونه مسائل وجود دارد.

کتاب خطی علوم غریبه پیدا می کند. خوب کتاب بدون استاد نمی شود. استاد کجاست؟ چگونه می توان پیدا کرد؟ خانقاه یا درویش یا پیر کدامیک؟ اینگونه افکار باعث می شود که فرد در مورد درویشی جستجو کند و به دنبال استاد واقعی می گردد. حال اگر با درویشی روبرو شود چه اتفاقی می افتد. فرد کم اطلاع هست در همه مسائل چه علوم غریبه چه عرفان چه کشف و کرامات. حال هر چه درویش به او بگوید این فرد می پذیرد. چون فرد به این مسئله شوق دارد. حال اگر آن درویش واقعا بر این امور آگاه باشد و به طرف مقابل اندکی آموزش بدهد. شوق فرد بیشتر شده و به مرحله ای می رسد که مرید و شاگرد درویش شده و او را می سناید. سخنان درویش را حق گرفته و مابقی را دروغگو یا منحرف و نادان فرض می کند. حال این فرد که اینگونه جذب درویشی شده خودش می شود یک عامل تبلیغ برای درویشگری و افراد ناآگاه دیگر مانند خود را نیز به

این طریق به درویشی متمایل می‌کند. دادن اذکار و اوراد و ختومات به افراد نیز توسط درویش از جمله همینگونه امور است.

۲- درویش احادیثی در مدح درویشی و صوفیه از امامان ع نقل کرده اند که در این روایات ذکر شده که درویش مورد تایید ائمه ع هستند.

جواب: این احادیث جعلی هستند زیرا راویان آنها ناشناخته یا غیر موثق و غیر عادل می باشند بنابراین این روایات باطل می باشند. اگر درویش راست می گویند روایاتی که راویانش به وثاقت و عدالت شناخته شده اند را عرضه بدارند. ولی محال است زیرا ائمه ع بارها و بارها به انحراف درویش تصریح نموده اند.

۳- بعضی از افرادی که درویش شده اند متحول شده و انسان های خوبی شده اند. مثلاً دیگر سیگار نمی کشند. همسرشان را اذیت نمی کنند. کارهای زشت نمی کنند. درحالی که قبل از درویش شدن این کارها را می کرده اند!

جواب: وقتی انسان عضو تشکیلاتی می شود خود را مقید به تبعیت از برنامه های آن تشکیلات می کند لذا ممکن است بد اخلاقی و کارهای زشتی که کرده موقتاً کنار بگذارد و در او تحول ایجاد شود. اما درویش فقط یک لایه ندارند. درویش چند لایه هستند. لایه اولش مخصوص افراد تازه وارد است که در مقابل اینها تظاهر به دینداری و ولایتمداری و قرآن دوستی می کنند و افراد تازه وارد را با این تظاهر، شستشوی مغزی می نمایند تا زمانی که شخص جزو خواص می شود آنوقت می فهمد که اینها دین ندارند! کسانی که جزو خواص شده اند خود می دانند که رهبران درویش افرادی هستند که یا تشنه شهوت هستند لذا کارهایی می کنند که بعد رسوا می گردند. یا تشنه ریاست هستند و از اینکه مریدها در مقابل آنها سجده کنند چه لذت وصف ناشدنی می برند و یا دنیا طلب بوده و به جمع آوری ثروت مشغولند.

پس اگر رفتار تازه درویش بهتر شد دلیل بر سعادت و حق بودن فرقه نیست .

۴- عده ای از درویش نماز می خوانند. امامان را قبول دارند. کاهای زشت نمی کنند اینها چرا

باطل هستند؟

جواب: اینها ظاهر سازی است والا فرقه دراویش هیچ سنخیتی با اهل بیت ع و شیعیانشان ندارد.

شیعیان معتقدند اول شخص عالم بشریت، حضرت محمد ص می باشد و بعد از رحلت او، دوازده امام به فرمان الهی حجت خداوند در زمین و آسمان هستند که اطاعت از آنها همچون اطاعت از پیامبر اسلام ص واجب و لازم است و در زمان غیبت کبری، فقهاء جامع الشرایط ولایت دارند و همان اختیارات امام را، ولی فقیه برعهده دارد و اطاعت از او همچون اطاعت از امام زمان عج لازم است ولی دراویش معتقد به غوث و قطب و مرشد و ابدال و ولی و امثال آن هستند و مخالف و دشمن فقهاء می باشند.

البته برای گول زدن مردم، گاهی قرآن و نهج البلاغه و نماز می خوانند و ادعای تبعیت از اهل بیت ع را می کنند اما با پرونده قطوری که دراویش در طول این چهارده قرن دارند معتقدیم که دراویش و صوفیه همگی منحرف می باشند و این فرقه برای نجات و رسیدن به سعادت دوجهان، راهی جز کنار گذاشتن این روش و پیوستن به صفوف شیعیان عالم ندارند.

سومین قسمت از نظرات فقهاء و عرفاء بزرگ در رد تصوف

و اما فقهای عصر حاضر به اجماع صوفیه را دارای انحرافات فراوان می دانند و می گویند باید به شدت از آنها پرهیز نمود. علمای گذشته نیز نه تنها با صوفیه قویا مخالفت داشته اند، بلکه در رد آنها نیز کتاب ها نوشته اند. سلطان الواعظین شیرازی - رحمه الله - در کتاب فضایح الصوفیه ۱۲۰ کتاب علمی و تحقیقی از علمای بزرگ را ذکر می کند که هر یک به رد صوفیه پرداخته اند.

اجمالا در بین علمای در گذشته بزرگانی چون حسین بن سعید اهوازی، ابوسهل نوبختی، قطب راوندی، شیخ مفید، شیخ طوسی، شیخ طبرسی، ابن ندیم، علامه حلی، صدر المتالهین شیرازی (ملا صدرا)، مقدس اردبیلی، شیخ حر عاملی، شهید اول، شهید ثانی، قاضی نور الله شوشتری،

شیخ بهائی، علامه مجلسی، ملا محمد صالح مازندرانی سمعانی، ملا محسن فیض کاشانی، علامه وحید بهبهانی، ملا محمدی مهدی نراقی، ملا احمد نراقی، علامه بحرانی، میرزای قمی، ملا علی اکبر اژه‌ای، میرزا جواد تهرانی، ملا محمد طاهر قمی، سید نعمت الله جزائری، سلطان الواعظین شیرازی، علامه محمد تقی جعفری تبریزی، شهید مرتضی مطهری، ... که هر یک استوانه‌هایی در تشیع بوده‌اند، بر خلاف صوفیه رعایت دستورات شریعت را برای رسیدن به حقیقت تا پایان عمر واجب می‌دانند و صوفیه را منحرف دانسته و آن‌ها را رد کرده‌اند. برخی از این بزرگان کتب خود را تماماً در مقابل سلک صوفی گری و یا رد آنان تالیف کرده‌اند.

آخوند ملاحسینقلی همدانی

ملاحسینقلی همدانی را می‌توان گفت بنیان‌گذار علم اخلاق بوده و سیره وی همچنان مورد استفاده علمای اخلاق است. بیش از ۳۰۰ نفر مستقیم و غیر مستقیم زیر نظر این مرد بزرگ تربیت شدند که هر یک ستاره‌ای در آسمان معرفت شده و با نور خود تشنگان راه را سیراب نمودند. ملاحسینقلی همدانی که صوفیان با اصرار و التماس بر سر کلاس اخلاق وی حاضر می‌شدند، در یکی از دستورالعمل‌های گهربار خود برای سیر و سلوک ضلالت صوفیه را مشخص می‌سازد و می‌فرماید: «مخفی نماناد بر برادران دینی که به جز التزام به شرع شریف در تمام حرکات و سکنات و تکلمات و لحظات و غیرها راهی به قرب حضرت ملک الملوک جل جلاله نیست، و به خرافات ذوقیه کما دأب الجُهالِ وَ الصَّوْفِیَّةِ لَمَّا ذَلَّ لَهُمُ اللَّهُ (چنان که روش نادانان و صوفیان که خداوند خوارشان سازد، است) راه رفتن لا یُوجِبُ إِلَّا بُعْداً (جز دور گشتن را موجب نمی‌شود). اگر چه ذوق در غیر این مقام (مقام صوفیه) خوب است.» اهمیت شرع در نزد شاگردان آخوند نیز از آثار آن‌ها همچون المراقبات میرزا جواد آقا ملکی تبریزی و تذکرة المتقین شیخ محمد بهاری کاملاً مشهود است.

میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

عرفان میرزا جواد آقا ملکی نزد اهل معرفت کاملاً شهره است و جان تسلیم مالک هستی کردن وی به هنگام اقامه نماز و گفتن تکبیره الاحرام و احقاق حدیث «الصلوة معراج المؤمن» در مورد این عارف سترگ، معروف است. ایشان در کتاب ارزشمند المراقبات (اعمال السنه) خود که یکی از بزرگ‌ترین آثار به جای مانده در عرفان و اخلاق و سیر و سلوک الی الله است، خطر

ترک «: صوفیه را از کافرین و مشرکین و منافقین نیز بدتر می‌داند و در مورد آنان می‌نویسد گمراهی (است و) صورت (عبادات) چنان که در صوفیان -خذلهم الله- دیده می‌شود، هم ضلال هم اضلال (گمراه کننده) و خروج از دین در آن مشاهده می‌شود و برای اسلام زیان‌بارتر از هر چیز است.» عبارت زیان‌بارتر از هر چیز کاملاً عمق خطر را مشخص می‌سازد

آیت‌الله میرزا سید علی آقا قاضی

آیت‌الله قاضی عارف بزرگی بود که درباره او گفته‌اند شاید از صدر اسلام تاکنون عارفی به جامعیت وی نیامده است. که صوفیان افتخار اظهار ارادت به ایشان را داشتند، همواره می‌فرمود با درویش و طریق آن‌ها کاری نداریم، طریقه طریقه علما و فقها است. بهار علیشاه رییس فرقه گنابادی‌های نجف و کوفه بود. وی فقط یک دستار می‌پوشید، دستار یک لباس بسیار گشاد است، ولی لباس‌های داخلی‌اش خیلی کثیف بود. آیت‌الله قاضی به او می‌فرمود: آخر این چه وضعی است؟ خودت را تمیز کن، فقط این دستار را پوشیده‌ای که چه؟! ایشان می‌گفت آدم باید به بدنش خوب برسد، تمیز باشد، مرتب باشد، عطر بزند، لباس‌هایش خوب باشد، نه این که تن را رها کن تا نخواستی پیراهن، که چه بشود آخر؟! می‌گفتند فرقه ذهبیه به ما خیلی اظهار ارادت می‌کنند ولی من با آن‌ها ارتباط ندارم، ما با ذهبیه چکار داریم. حضرت آیت‌الله در جای دیگر «فرموده بود «اولین گام در راه سیر و سلوک تصحیح اجتهاد یا تقلید است

آیت‌الله علامه سید محمد حسین طباطبایی

علامه ذوالفقون که جامعیت وی بر اهل علم از غیر مسلمانان نیز پوشیده نیست، می‌فرماید: «اکثریت متصوفه این بدعت را پذیرفتند و همین معنا به آن‌ها اجازه داد که برای سیر و سلوک، رسم‌هایی و آدابی که در شریعت نامی و نشانی از آن‌ها نیست، باب کنند و این سنت تراشی همواره ادامه داشت. آداب و رسومی تعطیل می‌شد و آداب و رسومی جدید باب می‌شد تا کار به آنجا کشید که شریعت در یک طرف و طریقت در طرف دیگر قرار گرفت و برگشت این وضعیت بالمال به این بود که حرمت محرمات و اهمیت واجبات از میان رفت، شعائر دین تعطیل و

تکالیف ملغی شد. یک صوفی جایز دانست هر حرامی را مرتکب شود و هر واجبی را ترک
«!کند»

آیت الله میرزا علی اکبر مرندی

عرفان آیت الله مرندی که از شاگردان عارف نامدار آیت الله قاضی بوده مانند دیگر عارفان راستین
از شریعت و عترت و کتاب الهی نشأت گرفته بود و به همین خاطر همواره به شاگردان خویش
توصیه و تاکید می کرد که تنها با عمل کردن به واجبات و مستحبات و ترک محرمات و
مکروهات می توان زمینه سیر به سوی کمال را پیدا کرد و در این باره با تصوف و طریقه
صوفی گری مخالفت کرده و خطرناک بودن آن را به شاگردانش گوشزد می فرمود

آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی

ایشان که چندین بار نیز خدمت ولی عصر (عج) مشرف شده و از معدود بزرگان طول تاریخ اسلام
است که حتی از بزرگان اهل سنت و زیدیه اجازه روایی داشته است، می فرماید: «مصیبت صوفیه
بر اسلام از بزرگترین مصائبی است که ارکان اسلام را ویران کرده است به گونه ای که از اساس
دین، سنگی را بر سنگی باقی نگذاشتند، نصوص قرآن و سنت را بر خلاف ظاهر آیات تأویل
نمودند و با احکام فطری و عقلی اسلام مخالفت کردند و به وحدت وجود بلکه موجود معتقد
شدند و به عبادات صوفیانه و مداومت بر اوراد و اذکاری که سراسر از کفریات و باطیل پر بود و
ساخته رؤسای صوفیه بود، پرداختند و ملتزم به نوعی از ذکر که آن را ذکر خفی قلبی! نامند،
شدند که از طرف راست قلب شروع شده و به طرف چپ قلب ختم می شود! چه عجیب است این
...»! اوراد و اذکار و اعتقادات بی اصل و اساس و گراف

آیت الله بانو نصرت امین اصفهانی

در عظمت بانوی اصفهانی آن عارفه نامی، همین بس که از افتخارات آیت‌الله مرعشی نجفی این است که از ایشان اجازه روایی داشته است. بانو امین نصیحت فرمود: «بله، کسی که می‌خواهد آدم بشود، کسی که می‌خواهد به خدای تبارک و تعالی نزدیک شود، باید مواظب دام‌هایی که پهن شده است، قَطَاع الطریق‌هایی که ایجاد شده‌اند، باشد. بنابراین باید درس بخوانید و علوم دینی را کسب کنید. فریب اهل تصوف را مخورید! فریب کسانی را که دام پهن کردند به عنوان عرفان: و طریق را مخورید! فریب کسانی که می‌گویند

بشوی دفتر اگر همدرس مایی که علم عشق در دفتر نباشد

این شعر را بهانه می‌کنند برای سوق دادن بندگان خدا به دوری از درس و علوم دینی تا از ناآگاهی مردم سوء استفاده کنند. فریب مخورید! بخوان دفتر اگر همدرس مایی، که علم عشق در باشد». این بانوی بزرگوار تاکید زیادی به درس (کتاب خدا و در دفتر محمد و آل محمد (ص) خواندن داشت.

آیت‌الله شیخ محمد جواد انصاری همدانی

آیت‌الله قاضی در مورد این عارف کامل فرمود ایشان تنها کسی بوده که با ریاضات سنگین علم توحید را بدون استاد و مستقیماً از خدا دریافت داشته است.

آنچه را که آیت‌الله انصاری شدیداً با آن مخالف بود و آن را دور کننده آدمی از راه می‌دانست، سلک تصوف و درویشی بود و می‌فرمود: من این‌ها را بررسی کردم و دیدم برنامه‌ای مغایر با شریعت اسلام دارند. آیت‌الله انصاری از اندک توجهی که به دراویش و تصوف بشود، منع می‌کرد و هر وقت بزرگان و رؤسای سلسله‌های مختلف برای استفاده به محضر گهربار ایشان مشرف می‌شدند، اول سعی می‌کرد آن‌ها را راهنمایی و ارشاد کند و اگر قبول نمی‌کردند، از آنان دوری می‌گزید. ایشان به آنان می‌فرمود توبه شما آن است که هر کس را در مسیر خود آورده‌اید، به طریق صحیح اهل بیت عصمت (ع) برگردانید. فرزند ایشان حاج احمد انصاری نقل می‌کرد که

در همدان با مرد وارسته‌ای به نام سید علی کاشف آشنا شدم. ایشان درویش نبود؛ ولی برای این که شناخته نشود، در کسوت درویشی در آمده بود. یک بار ایشان به من گفت اگر پدرت اجازه دهد من شما را با طی الارض به مکه و مدینه می‌برم. من آرزو داشتم هم به مکه بروم و هم از نزدیک طی الارض را بینم؛ ولی وقتی به خدمت پدرم عرض کردم، ایشان شدیداً مخالفت کرد و فرمود درست نیست و اضافه کردند اگر از روی شرع بروی بهترش نصیب شما می‌شود. بعدها آیت‌الله انصاری به شاگردانش فرمود نخواستم احمد از کسی که در کسوت درویشی است چنین چیزی ببیند، چون توجهش به آنان جلب می‌شد ولی اگر آن شخص در این کسوت نبود اجازه می‌دادم. همان گونه که از این ماجرا مشخص می‌شود، ایشان حتی کسی را که درویش نبوده و تنها ظاهر درویشی داشته برای جلوگیری از گمراهی پسرش منع و رد می‌نماید.

آیت‌الله انصاری مکرر می‌فرمود دراویش با ریاضت، نفس خود را قوی می‌کنند و این غلط است؛ بلکه باید نفس را تزکیه کرد «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا». ایشان به شخصیت‌های عرفانی واقعی احترام فوق‌العاده‌ای قایل بودند، مانند مرحوم سید بن طاووس، آخوند ملا حسینقلی همدانی، شیخ محمد بهاری و ... می‌فرمود این‌ها از کاملین عرفا هستند، زیرا هم به شرع مسلط بودند و آن را رعایت می‌کردند و هم به عرفان. دأب و روش تربیت ایشان همان راه و شیوه مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی بود، یعنی التزام کامل به شرع اسلام و این که سالک تنها از طریق شرع است که می‌تواند آیت‌الله انصاری می‌فرمود تبعیت کامل از علمای شریعت، اولین قدم سالک است. به جایی برسد و خطر مهم و امتحان بزرگی که سالک در این مسیر دارد، بدبینی و بی‌اعتنایی به علمای شریعت است. سالک نباید در این دام بیفتد. زیرا این علما هستند که مروج دین می‌باشند. ایشان خود بسیار ملتزم به شرع بود. علاوه بر انجام واجبات و ترک محرمات، تمام مستحبات و پرهیز از مکروهات را در حد توان انجام می‌داد. تقید ایشان به شرع چنان بود که حتی در سخنانش به جای عبارات آیت‌الله انصاری هیچ عرفا و دراویش، از واژه‌ها و اصطلاحات حدیث و اخبار استفاده می‌کرد وقت کسی را که کار نمی‌کرد و سربار جامعه بود و مانند صوفیان فقط به عبادت می‌پرداخت، به سلک شاگردان خود راه نمی‌داد و می‌فرمود در روایات چنین شخصی لعن شده است. به افرادی که در سیر و سلوک و عرفان وارد می‌شدند، می‌فرمود اول مسایل و احکام شرعی‌تان را محکم کنید و بعد برای دستورالعمل بیایید.

آیت‌الله سید روح الله خمینی

این عارف بزرگ از جوانی مورد ارادت سایر عرفا همچون آیت‌الله انصاری همدانی، بانو امین اصفهانی، آیت‌الله مرندی و ... بوده است. کتاب «شرح دعای سحر» که از مصنفات ایشان است در زمانی تألیف شد که بیش از ۲۷ سال از عمر شریفش نگذشته بود و محتوای کتاب عظمت عرفانی این ابرمرد را نشان می‌دهد. ایشان در اشعاری صوفیه را مذمت کرده می‌فرماید:

از صوفی‌ها صفا ندیدم هرگز زین طایفه من وفا ندیدم هرگز

زین مدعیان که فاش انا الحق گویند با خودبینی فنا ندیدم هرگز

و در جای دیگر می‌فرماید:

آن چه پیش بعضی اهل تصوف معروف است که نماز، وسیله معراج وصول سالک است و پس «از وصول، سالک مستغنی از رسوم شود، امری باطل بی‌اصل و خیال خام بی‌مغزی است که با مسلک اهل الله و اصحاب قلوب مخالف است و از جهل به مقامات اهل معرفت و کمالات اولیاء» صادر شده است

آیت‌الله شیخ محمد تقی بهجت

و اما در بین علمای کنونی آیت‌الله العظمی بهجت کسی است که عرفان وی ثابت شده است و ایشان به این عنوان در بین خواص و عوام از شیعه و سنی معروف است. ایشان که سخنان گهربارش سرلوحه عرفای اهل سنت نیز قرار می‌گیرد، می‌فرماید: «مهم، عمل به وظیفه شرعیه است. عمل به دستورات آسمانی، عرفان واقعی را به انسان می‌نمایاند و به جایی می‌رسد که

می گوید ما عَبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. عرفان حقیقی از التزام کامل به تمامی دستورات شرع مقدس که اهم دستورات آن ترک معصیت در اعتقاد و عمل است، حاصل می شود و این التزام به عقیده و عمل، مسلمات را در مسایل شرعی رعایت کنید و بعد جانب احتیاط را باید در همه باشد تا نتیجه دهد نمایید. به یکدیگر نگاه نکنید. به دفتر شرع نگاه کنید و عمل و ترک را مطابق با آن نمایید. باید به رساله عملیه (توضیح المسائل) بنگرید. آن را بخوانید و بفهمید و حلال و حرام را با آن تشخیص دهید. پس نمی توانید بگویید نمی دانیم چه کار کنیم و چه کار نکنیم. حضور در خانقاه و شرکت «در مجالس صوفیه و پیروی از دستورات قطب و امثال آن جایز نیست

منبع: مقاله حسین مصطفوی در سایت محاکمه دات کام.

کتابهای فقهاء علیه تصوف

اکثر قدما و متاخران علمای شیعه - رحمهم الله - مذمت ایشان کرده اند و بعضی کتابها بر رد ایشان نوشته اند مثل: علی بن بابویه که نامه به حضرت صاحب الامر می نوشته و شیخ صدوق که رئیس محدثین شیعه است و مثل شیخ مفید که عماد مذهب شیعه بوده و مثل شیخ طوسی که بزرگ طائفه شیعه است و مثل علامه حلی - رحمه الله - که در علم و فضل مشهور است و مثل شیخ شهید و شیخ علی در کتاب «مطاعن مجرمیه»، و فرزند او شیخ حسن در کتاب «عمدة المقال» و شیخ عالی قدر جعفر بن محمد دوریستی در کتاب «اعتقاد» و ابن حمزه در چند کتاب، و سید مرتضی رازی و ملا احمد اردبیلی در کتاب «حدیقه الشیعه» و ملا محمد باقر مجلسی در «عین الحیاء» و ملا محمد طاهر قمی در «تحفه الاخبار» و به جز ایشان از علمای شیعه - رحمه الله علیهم - ردیه های مختلفی بر این فرقه نوشته اند. (۱۱) «فقها و متشرعه غالبا طریقه صوفیه یا لا اقل صورت مبالغه آمیزی را که صوفیان اهل سکر از آن عرضه می کرده اند در خور نقد یافته اند».

(۱۲) جلاله زمخشری (م ۵۳۷ ه. ق) که از جمله اکابر علمای اهل سنت است در بسیاری از مواضع «کشاف» بر این جماعت طعن کرده است. (۱۳) صاحب «السهام المارقه» می گوید که «به تحقیق که علماء ما و علمای اهل سنت بسیار رد نوشته اند بر این جماعت و تشیع نموده اند طریقه و عقیده ایشان را در کتب متعدده ... از علمای عامه طیبی در «شرح مشکوٰه» و همچنین سیمری، و سیوطی و ابوبکر فارسی و غیرهم؛ و بعضی از ایشان نقل نموده اند که بطلان طریقه صوفیه مذهب مالک و شافعی و احمد حنبل و غیر ایشان از ایمة عامه است (۱۴) «صاحب اثنا عشریه در این که

شیعه امامیه و جمیع طائفه اثنی عشریه بر بطلان مذهب تصوف اجماع داشته اند آورده است که «اجماع الشیعۃ الامامیۃ و اطباق جمیع الطائفة الاثنی عشریۃ علی بطلان التصوف و الرد علی الصوفیۃ من زمن النبی (ص) الی قریب من هذا الزمان و ما زالوا ینکرون علیهم تبعاً لائمتهم فی ذلك».

(۱۵) باری در این باره، ردیه های مهم و فراوان دیگری بر صوفیه در کتابهای مختلف مذکور است. (۱۶)

11- آقا محمدجعفر بن آقا محمدعلی بن وحید بهبهانی، فضاویح الصوفیه، تحقیق مؤسسه علامه مجدد وحید بهبهانی، قم، انتشارات انصاریان، ۱۴۱۳ ه. ق، صص 39-40.

12- عبدالحسین زرین کوب، دنباله جستجو در تصوف ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۹.

13- آقا محمود بن آقا محمدعلی بن وحید بهبهانی، تنبیه الغافلین و ایقاظ الراقدین، در ضمیمه فضاویح الصوفیه، صص ۸۷-۸۸.

14- همان، صص ۸۸-۸۹ به نقل از السهام المارقه: ۲۱ (مخطوط).

15- الحر العاملی، محمد بن الحسن، الاثناعشریۃ، نمقه و علق علیه و اشرف علی طبعه مهدی الالزوردی و محمد درودی، قم، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۰ ه. ق، ص 44.

16- برای آگاهی بیشتر درباره ردیه های مهم بر صوفیه ر.ک: الحر العاملی، ص 14، که تعداد ۱۸ ردیه بر صوفیه را در پاورقی آورده است و نیز ر.ک: همین کتاب صص ۴۶-۵۳ که تعداد ۱۲ نفر از بزرگان شیعه در رد بر صوفیه تالیفاتی دارند و همچنین ر.ک: آقا محمود، صص ۱۰۲-۱۰۹ که تعداد ۱۲۰ عنوان کتاب در رد بر صوفیه را مسطور کرده اند

منبع: مقاله آقای منصور جغتائی در سایت محاکمه دات کام.

منابع:

ربانی گلپایگانی ، علی ، فرق و مذاهب کلامی، ص ۱۳

آنسوی صوفیگری احمد باقریان ساروی

تذکره الاولیاء (عطار) و اسرار التوحید (ابوسعید ابوالخیر)

سایت محاکمه دات کام

مسائل جدید از دیدگاه علما و مراجع تقلید-سیدمحسن محمودی

کشکول شیخ بهائی

المیزان علامه طباطبائی

سایت :

<http://121majzoobalishah.mihanblog.com>

<http://www.shia-leaders.com/?p=11506>

<http://www.mohakeme.com/news-1140.html>